

گل سردها انتظار

گلچینی از حکایتها و روایت‌های کتاب
«کمال الدّین» شیخ صدوق (ع)

تدوین و تألیف:

محمد حسین صفاخواه
عبدالحسین طالعی



گل سوره‌های انتظار

گلچینی از حکایتها و روایتهای کتاب

«کمال الدین» شیخ صدوق (ره)

تدوین و تألیف:
محمد حسین صفاخواه
عبدالحسین طالعی

صفاخواه، محمدحسین

گل سوره های انتظار: گلچینی از حکایتهای و روایت های کتاب کمال الدین شیخ صدوق (ره) / تدوین و تألیف محمدحسین صفاخواه، عبدالحسین طالعی؛ ویراستار محمدکاظم بهنیا. - تهران: انتشارات مدرسه برهان، ۱۳۸۱. ۱۲۰ ص.

I.S.B.N:964-353-698-X.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. ۱۲۰ و همچنین به صورت زیر نویس.

۱. احادیث شیعه - قرن ۴ ق. ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - احادیث. ۳. مهدویت - احادیث. الف. ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ ق. کمال الدین و تمام النعمة. برگزیده. ب. طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰ - ج. بهنیا، محمدکاظم، ویراستار. د. عنوان. ه. عنوان: گلچینی از حکایتهای و روایت های کتاب کمال الدین و تمام النعمة شیخ صدوق (ره).

۲۹۷/۲۱۲

۷ ص ۴۲. ک / ۷ / ۱۲۹ BP



انتشارات مدرسه برهان

سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی

وزارت آموزش و پرورش

گل سوره های انتظار (گلچینی از حکایتهای و روایت های کتاب «کمال الدین» شیخ صدوق (ره))

تدوین و تألیف: محمدحسین صفاخواه - عبدالحسین طالعی

ویراستار: محمدکاظم بهنیا

طرح جلد از: پژمان رحیمی زاده

چاپ اول: ۱۳۸۱

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

لینتوگرافی، چاپ و صحافی از: چاپخانه مدرسه برهان

حق چاپ محفوظ است

شابک X-۶۹۸-۳۵۳-۹۶۴

ISBN 964-353-698-X

نشانی: تهران، خیابان سپهبد قرنی، پل کریمخان زند، کوچه شهید محمود حقیقت طلب، شماره ۳۶

تلفن: ۸۸۰۰۳۲۴-۹ دورنویس (فاکس): ۸۹۰۳۸۰۹

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۱	فصل اوّل: نگاهى به برخى ابعاد زندگانی شیخ صدوق (ره)
۱۹	فصل دوم: معرفی کتاب کمال الدین و تمام النعمة
۲۹	فصل سوم: شناخت امام عصر علیه السلام
۸۹	فصل چهارم: غیبت، انتظار، ظهور

چشم انداز

[۱]

انسان برای پیمودن راه، هم به چشم سالم نیاز دارد، و هم به چراغ راه. نه چشم بدون چراغ، قدرت دید دارد و نه چراغ، جای چشم را می‌گیرد. خدایی که مهر و لطفش سراسر آفاق هستی را در بر گرفته، برای این که انسان راه قرب و هدایت را بی‌ماید، در این راه نیز به او چشم و چراغ داده است: چشم انسان در راه عبادت، عقل اوست و چراغ انسان در این راه، پیامبران و امامان هستند. نه عقل بدون همراهی پیامبران و امامان راه به جایی می‌برد و نه انسان بدون بهره‌گیری از عقل، با تظاهر به پیروی از رسول خدا و ائمه هدی علیهم‌السلام به جایی می‌رسد.

[۲]

پیامبران و امامان علیهم‌السلام، راهنمایان انسان در راه هدایت هستند. انسان به مدد آن بزرگواران صلوات‌الله علیهم، عقل خود را شکوفا می‌کند، و دل از وابستگی‌ها رها می‌کند، و به سوی سعادت ره می‌سپارد. این خطّ روشن، از نخستین روز زندگی بشر روی زمین، همچون مشعلی فروزان، فرا راه آدمیان بوده و هست.

[۳]

این مشعل روشن، امروز در دست امام عصر، حضرت بقیة‌الله، حجة‌بن‌الحسن ارواحنا فداءه است. آن حضرت، رایت بلند هدایت است در دنیایی آشوب‌زده و ظلمانی، که در گستره زمین و در ژرفای زمان پیش می‌رود. اوست خطّ بلند نور در

ظلمتکده زمین، که گریزندگان از تیرگی را به نزد خود فرا می خواند.

آن امام مهدی هادی، خورشیدوار - گرچه در وری ابر غیبت - به انسانها گرما و نور می رساند. شعاع و گرمای نور خورشید را هر کس - حتی فرد نابینا - احساس می کند، اگر خودش بخواهد و گرنه راه انکار همیشه باز است، حتی انکار خورشیدی که گل و خار، همه به نور و گرمای او زنده اند...

[۴]

در طول تاریخ پر نشیب و فراز تاریخ اسلام، دانشوران بزرگی به تبیین این حقیقت پرداخته اند. و هر یک در پاسخ به نیاز مردم زمان، به مدد قلم و بیان، از این خورشید پشت ابر، سخنها گفته و نگاشته اند.

در میان آثار مکتوب، کتاب کمال الدین و تمام النعمة اثر گرانقدر محدث و فقیه شیعی قرن چهارم، شیخ بزرگوار، محمد بن علی بن بابویه، مشهور به صدوق، امتیاز خاصی دارد. این کتاب سترگ، که به امر مستقیم حضرت صاحب الزمان علیه السلام نوشته شده، مجموعه ای است بی مانند، که بر مبنای عقل سلیم الهی و نقل صحیح معتبر، حقایق والای ولایت و گوهرهای ناب مهدویت را به نسلهای پس از خود سپرده است. و پس از گذشت هزار سال، هنوز در صدر منابع مهدویت جای دارد.

[۵]

کتاب کمال الدین از نخستین روز تألیف تاکنون، محور بحث و گفت و گو و تبیین و ارشاد و هدایت بوده و همچنان هست. ترجمه ها، گزیده ها، استنادها، و دیگر موارد توجه علمی به این کتاب، گوشه کوچکی از ادای دین جامعه شیعی به این یادگار

ماندگار شیخ صدوق است.

اما در این میان، جای خالی گزیده‌ای از این کتاب برای جوانان همچنان احساس می‌شود.

به همین جهت، گامی کوچک در راهی بزرگ برداشتیم، و برای آشنایی نسل حاضر با این پشتوانه عظیم فرهنگی، به این گزینش دست زدیم و دسته‌گلی از این بوستان را به پیشکش آوردیم.

توجه به این نکات، میزان بهره‌وری از این گزیده را بالا می‌برد:

۱. مبنای کار، چاپی دقیق و علمی از کتاب کمال‌الدین است که

به اهتمام استاد محقق علی‌اکبر غفاری منتشر شده است.

۲. احادیث و کلمات نورانی مستدل و آسانی در این گزینش

جای گرفته، که هر کسی به فراخور حال خود، می‌تواند از آنها بهره‌گیرد، آنها را بخواند، و در جان بنشانند.

۳. گاهی برای روشن‌تر شدن فضای روایت یا توضیح معانی

آن، مطلبی از محدثان بزرگ - مانند شیخ صدوق و علامه مجلسی -

و گاه، نکاتی افزوده‌ایم، که از آثار دانشمندان بزرگ امامیه برگرفته شده است.

۴. کوشیده‌ایم تا قطعات برگزیده، در حجم کوتاه عرضه شود.

از این رو، مطالب نسبتاً مفصل، با تقسیم منطقی به قطعات کوتاه تبدیل شده است.

۵. در ترجمه، نظر اصلی به انتقال مفاهیم بوده، گرچه از توجه

به لفظ حدیث - به‌ویژه کلمات گهربار معصومان علیهم‌السلام که

وحی الهی است - غفلت نشده است. از این رو، بعضی از این

ترجمه‌ها، چند بار بازنویسی و براساتید عرضه شده است، گرچه

در مورد همین جملات نیز ادعای کمال مطلوب نمی‌شود.

الهی امید داریم که دوران غیبت به پایان رسد، و کتاب ظهور آغاز گردد، و فصلی دیگر در حیات انسان باز گردد، فصل نورانی و درخشان ظهور نور. و این، دعایی است راهگشا و اساسی، که انجام آن بر خدای بزرگ دشوار نیست، که او بر هر کاری توانا است؛ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

شعبان المعظم ۱۴۲۲ هجری قمری

آبان ۱۳۸۰ هجری شمسی

والسلام علی عبادالله الصالحین



فصل اوّل

نگاهی به برخی ابعاد
زندگانی شیخ صدوق (ره)

شیخ صدوق (ره)

شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین، معروف به ابن بابویه یکی از ستارگان فروزان و چهره‌های درخشان عالم تشیع است. این محدث جلیل و خدمتگزار مکتب مقدس اهل بیت علیهم‌السلام، در شهر مقدس قم در خانواده‌ای مذهبی و به دعای امام زمان علیه‌السلام، حدود سال ۳۰۶ ه. ق. متولد شد. پدر بزرگوارش، دانشمندی بزرگ و معروف به صدوق اول است.

شیخ صدوق، در شهر قم به تحصیل پرداخت. وی ابتدا نزد پدرش به فراگرفتن معارف مشغول شد و سپس در حوزه درس رئیس محدثان قم، ابن ولید، حضور یافت و از برجسته‌ترین شاگردان او به شمار می‌رفت.

شیخ صدوق، بیشتر ایام زندگانی‌اش را در شهر ری، در ایام حکومت آل بویه گذراند. وی، در این شهر به فعالیت‌های علمی و خدمات مذهبی مشغول بود و در ترویج مذهب حقه شیعه، تلاش فراوان داشت. شیخ صدوق از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام با قلم و بیان دفاع می‌کرد و شبهات مطرح شده نسبت به ساحت مقدس اهل بیت علیهم‌السلام را پاسخ می‌داد.

همو، مدتی را نیز به عنوان مرجع شیعیان خراسان، در نیشابور اقامت گزیده، در ترویج مذهب شیعه بسیار تلاش نمود و در همین شهر بود که به فرمان حضرت ولی عصر عجل‌... تعالی فرجه الشریف تألیف کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمه را آغاز کرد و در شهر ری آن را به پایان رسانید.

شیخ صدوق، به کشورهای اسلامی آن زمان، مسافرت‌های زیاد کرد و با محدثان بزرگ ملاقات کرد. همچنین یک بار به بیت‌الله الحرام مشرف شد و دو بار نیز به زیارت مرقد مطهر

حضرت رضا علیه السلام نائل آمد.

شیخ بزرگوار، پس از فعالیت‌های پیگیر و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر، سرانجام در سال ۳۸۱ ه. ق. در شهر ری دیده از جهان فرو بست و عالم اسلام را متأثر کرد. آرامگاه او در شهر ری، نزدیک مرقد حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و در کنار باغ طغرل است.

ماجرای تولد شیخ صدوق (ره)

پدر شیخ صدوق فرزندی نداشت، لذا به حسین بن روح - یکی از نواب اربعه امام زمان علیه السلام - نامه‌ای نگاشته و از او درخواست کرد که از امام زمان علیه السلام خواهش کند تا برایش دعا فرموده، از خداوند طلب فرزندی برای او نماید. پس از چندی، جواب درخواست به این شرح آمد:

در مورد خواسته تو، برایت دعا کردیم. در آینده نزدیک، دو فرزند پسر پر خیر و برکت نصیب خواهد شد. پس از مدتی، خداوند عزوجل به دعای حضرتش، دو فرزند به وی عطا فرمود که هر دو در تاریخ پویای شیعی بودند. هر کدام چراغ هدایت شیعیان شدند و مشعل فروزان مکتب تشیع را به دست گرفتند و به نسل‌های بعدی سپردند. یکی از این دو فرزند، شیخ صدوق و دیگری برادر شیخ صدوق، حسین بن علی، است که وی نیز از فقهای امامیه و استاد سید مرتضی و برادرش سید رضی مؤلف کتاب نهج البلاغه است.

شیخ صدوق (ره) در طول زندگانی پر خیر و برکت خویش، همواره به عنوان شرف و افتخار، به چگونگی تولدش به دعای امام زمان علیه السلام اشاره می‌فرمود.

پدر شیخ صدوق (ره)

خاندان ارجمند شیخ صدوق در شهر مقدس قم، یکی از مهمترین و والاترین خاندانهای شیعه بوده‌اند، و همواره به بزرگی و عظمت، مورد ستایش قرار گرفته‌اند. بسیاری از دانشمندان و شخصیت‌های علمی از میان آنان برخاسته و گروهی از نوادر علمی و دینی و حاملان حدیث و فقه از آن خاندان شریف بوده‌اند.

ابوالحسن علی بن الحسین - پدر شیخ صدوق - بزرگ شیعه و فقیه آنان در زمان خود و مرجع ایشان در مسائل و احکام شرعی بود. با وجود این که در آن زمان بسیاری از علما و محدثان در شهر قم حضور داشتند، مراجعۀ عموم شیعیان به این بزرگوار، عظمت او را نشان می‌دهد. وی در سال ۳۲۹ ه. ق. درگذشت. گروهی از علمای شیعه مانند: ثقة الاسلام کلینی (صاحب کتاب کافی) و علی بن محمد سمری (نایب خاص امام زمان علیه السلام) در همین سال درگذشته‌اند.

علی بن بابویه، در قم دفن شد. امروزه، مدفن او در جوار قبر حضرت معصومه علیها السلام، محلّ مراجعۀ شیفتگان اهل بیت علیهم السلام است. وی بیش از دویست کتاب نگاشته که از میان آنها، کتاب الامامة و التبصرة من الحيرة (درباره امامت ائمه اطهار علیهم السلام) و رساله‌ای در فقه که برای فرزندش (صدوق) نوشته، موجود است. شیخ صدوق، در کتاب من لا یحضره الفقیه از این رساله مطالب بسیار نقل کرده، چنان که در مقدمه کتاب خود نیز به این مطلب تصریح دارد.

نامه‌ای که امام حسن عسکری علیه السلام، خطاب به این بزرگوار (پدر شیخ صدوق) نگاشته‌اند، بهترین دلیل بر عظمت و جلالت اوست.^۱

۱. برگرفته از مقدمه سید محمد صادق بحر العلوم بر علل الشرایع صدوق.

بخشی از این نامه چنین است:

تو را سفارش می‌کنم که:

- گناه (مردم) را بیخشی.

- خشم خود را بخوری.

- با خویشاوندان پیوندگیری.

- با برادران (دینی) نیکی کنی.

- در حل مشکلات آنان در حال سختی و آسانی بکوشی.

- در برابر نادانی‌ها، صبر نشان دهی.

- برای فراگرفتن دین و ژرف‌نگری در آن تلاش کنی.

- کارها را محکم به انجام رسانی.

- پیوسته با قرآن همراه باشی.

- اخلاق نیکو، و امر به معروف و نهی از منکر داشته باشی.

- از همه گناهان پرهیزی.

- نماز شب را حتماً به جای آوری.

- صبر و انتظار فرج و ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی

فرجه پیشه کنی؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

برترین اعمال امت من، انتظار فرج است. امت من و شیعیان ما،

پیوسته در اندوه به سر می‌برند، تا فرزند من ظاهر شود، که پیامبر

به او بشارت داده است، که زمین را پر از عدل و داد می‌کند،

همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد.^۱

گزیده‌ای از آثار شیخ صدوق (ره)

۱. التوحید، شامل روایاتی درباره مباحث توحیدی، که در

موضوع خود، کم نظیر است.

۲. من لایحضره الفقیه، یکی از چهار کتاب مهم شیعه (کتب

اربعه)، که مجموعه‌ای از احادیث فقهی را در بردارد.

۱. روضات الجنات، ج ۴ / ص ۲۶۵.

۳. معانی الأخبار، احادیثی را آورده که در توضیح احادیث دیگر هستند.

۴. الخصال، مجموعه‌ای از روایات اخلاقی است که به ترتیب عددی تقسیم شده‌اند.

۵. امالی، گزارشی است از مجالسی که شیخ صدوق تشکیل می‌داد، و برای حاضران، احادیث در موضوعات مختلف می‌خواند.

۶. کمال الدین و تمام النعمة، دربارهٔ این کتاب، در فصل سوم همین مجموعه، مطالبی می‌خوانید.

۷. علل الشرایع، در موضوع حکمت بعضی از احکام الهی است.

۸. عیون اخبار الرضا علیه السلام، شامل احادیث حضرت رضا علیه السلام و تاریخ زندگانی آن حضرت است.

۹. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، پاداش بعضی از کارهای نیک و جزای برخی از کارهای زشت را بر اساس احادیث بیان می‌دارد.

۱۰. مصادقة الاخوان، کلمات اهل بیت علیهم السلام دربارهٔ روش دوستی و اخلاق اجتماعی با دوستان بیان می‌کند.

۱۱. فضائل الأشهر الثلاثة، دربارهٔ ارزش و آداب و اعمال سه ماه مهم سال (رجب و شعبان و ماه رمضان) سخن می‌گوید.

۱۲. صفات الشيعة، ویژگی‌هایی را که یک فرد شیعه باید دارا باشد، بازگو می‌کند.

۱۳. فضائل الشيعة، ارزش و اهمیت فرد شیعه و مقامات او نزد خدای بزرگ را بیان می‌کند.

پدیدار شدن جسد شیخ صدوق

آرامگاه شیخ صدوق، در گذر زمان به دلیل حمله مغولان و

جنگهای خوارزمیان و تیموریان و همچنین به علت حوادث مختلف، چندین مرتبه خراب و ویران و سالها در زیر توده‌های خاک پنهان شده بود. حدود سال ۱۲۳۸ ه. ق.، در زمان فتحعلی شاه قاجار، سیل عظیمی تمام اراضی مزروعی و باغهای اطراف شهر ری را فراگرفت و بعضی از مناطق را تخریب نمود. در این حادثه، واقعه عجیبی نیز اتفاق افتاد و بعد از سالیان طولانی، قبر مطهر شیخ صدوق منکشف و بدن شریف وی، تازه و معطر و کاملاً سالم، و بدون هیچ گونه تغییر و عیب و نقصی هویدا شد، که تفصیل این واقعه را، بسیاری از بزرگان در کتابهای خود، مانند: خوانساری در کتاب روضات الجنات^۱ و تنکابنی در کتاب قصص العلما آورده‌اند. همچنین آقای علی اکبر مهدی پور در کتاب اجساد جاویدان از ۱۳۶ نفر نام می‌برد که پیکرهای آنان پس از رحلت، همچنان تر و تازه باقی مانده است. در این کتاب، فقط از کسانی یاد شده است که تازه مانند پیکر آنان پس از رحلت، توسط شاهدان عینی تأیید شده و گزارشهای غیرمعتبر نقل نگردیده است.

در همین کتاب، در مورد شیخ صدوق می‌نویسد:

همه شاهدان عینی تأکید می‌کنند که جسد، تر و تازه بود؛ گویی همین الآن، روح مطهرش از بدن خارج شده است.

فصل دوم

معرفی کتاب کمال الدین

و

تمام النعمة

انگیزه نگارش کتاب، به روایت مؤلف (شیخ صدوق)

زمانی که از زیارت امام رضا علیه السلام به نیشابور باز گشتم، و در آنجا اقامت گزیدم، بسیاری از افراد شیعه را که نزد من رفت و آمد داشتند، دیدم که غیبت، آنان را به سرگردانی انداخته بود. اینان در مسائل مربوط به امام قائم علیه السلام گرفتار شبهه بودند، و به جای تسلیم در برابر حقایق دینی، به رأی (دیدگاه خام) و قیاسهای باطل روی آورده بودند.

از این رو، کوشیدم که آنها را به حق راه نمایم، و بر اساس اخبار و احادیث پیامبر و امامان صلوات الله علیهم در این زمینه اینان را به روش صحیح بازگردانم.

۲۰

روزی پیرمرد فاضل و دانشمندی از اهل قم، که از سفر بخارا بازگشته بود، نزد من آمد. دیر زمانی آرزوی ملاقات او را داشتم، به جهت دین صحیح و فکر محکم و روش درستی که داشت. او، شیخ نجم الدین قمی است، که پدرم از جدش محمد بن احمد روایت حدیث می کرد، و علم، عمل، زهد، فضل و عبادتش را می ستود...

گل سوره های انتظار

باری، خدای تعالی توفیق دیدار شیخ نجم الدین را به من داد، که از چنین خاندان بلند مرتبه ای است. من شکر خدا را برای این دیدار، به جای آوردن و برادری و دوستی و صفای او را سپاس گزاردم.

روزی شیخ نجم الدین، درباره مطالبی سخن می گفت که در بخارا از یک فیلسوف بزرگ شنیده بود که در نتیجه آن، در مورد امور مربوط به امام قائم علیه السلام و طولانی شدن دوره غیبت او به حیرت و تردید افتاده بود.^۱

۱. به این نکته دقت شود که تعبیر طولانی شدن دوره غیبت در زمانی بیان می شود

من مطالبی برایش گفتم، در زمینه اثبات وجود امام عصر علیه السلام، و اخباری که در این زمینه از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام روایت شده است. وی با شنیدن آن مطالب، آرام گرفت، و شک و تردیدی که در دلش راه یافته بود، برطرف شد. مطالبی را که به او گفتم، با قبول و تسلیم به گوش جان شنید. آن گاه از من خواست که در این زمینه برایش کتابی بنویسم. من درخواست او را پذیرفتم و به او قول دادم که هرگاه خداوند متعال، امکان بازگشت مرا به وطن خودم - ری - فراهم آورد، نگارش کتابی در این موضوع را آغاز کنم.

در این میان، شبی در اندیشه خانواده و فرزندان و اموالم بودم که در شهر خود رها کرده‌ام. در آن حال، خواب مرا در ربود. در عالم رؤیا دیدم که در مکه، در حال طواف کعبه هستم. دیدم که در هفتمین طواف، در کنار حجرالاسود هستم، و دست به آن زده و آن را می‌بوسم. و دعای مربوط به حجرالاسود را می‌خوانم:

«أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالمُؤَافَاةِ»:

«این امانت من است که آن را ادا کردم، و پیمان من است که به آن وفا کردم، تا [در روز قیامت] گواه من باشی.»

در این حال، مولایمان حضرت قائم صاحب الزمان صلوات الله علیه را دیدم که در کنار خانه کعبه ایستاده است. در حالی که دلم آشفته و اندیشه‌ام پراکنده بود، به حضرتش نزدیک شدم. آن بزرگوار با نگاهی ژرف به چهره‌ام، دانست که در درون من چه می‌گذرد. پیش رفتم، و به خدمت امام عصر علیه السلام، سلام

که از غیبت کبرای حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، حداکثر شصت سال گذشته بود. شیطان از همان زمان، در کار شبهه افکنی در این امر الهی بوده که همچنان هست. وظیفه ما، در برابر این شبهه افکنی، همان وظیفه آن روز شیخ صدوق است، یعنی بیان حقایق الهی به زبان عقل و استدلال؛ و هدایت از خداست.

گفتم. آن حضرت جواب سلام به من داد. سپس به من فرمود:
چرا درباره غیبت کتابی نمی نویسی تا مشکلات تو حل
شود؟

عرضه داشتم:

ای فرزند رسول خدا، مطالبی درباره غیبت نگاشته‌ام.^۱

حضرت ولی عصر ارواحنا فداه فرمود:

نگفتم بدان گونه بنویس؛ بلکه هم اکنون کتابی درباره غیبت
بنویس و در آن، غیبت‌های پیامبران علیهم‌السلام را یادآوری
کن.

سپس حضرتش تشریف بردند.

من با حال دعا و گریه و شکایت به پیشگاه الهی برخاستم و تا
زمان طلوع فجر، بدان حال بودم؛ پس از نماز صبح، تألیف این
کتاب را آغاز کردم، تا امر ولی و حجت خدا را به جای آورم. در
این کار، از خدا کمک می‌جویم، بر او توکل می‌کنم، و از کوتاهی به
پیشگاه او استغفار می‌کنم.^۲

تذکر این نکته ضرورت دارد که رؤیای فقیه بزرگ و محدث
سترگ و دانشمندی زاهد همچون شیخ صدوق، با خوابهای افراد
عادی تفاوت دارد. در میان خوابهای افراد عادی، رؤیاهای صادق
و کاذب وجود دارد. اما شیخ صدوق - با آن همه دقت و احتیاط که
در دین به کار می‌بندد - خود بهتر می‌داند که این رؤیای او، رؤیای
صادقه است. آن بزرگ، خود بهتر می‌داند که چه جمله‌ای را به
عنوان کلام امام معصوم نقل کند، که کلام امام معصوم، کلام
خداست. می‌توان گفت که شیخ صدوق اگر در عالم بیداری به

۱. در فهرست آثار شیخ صدوق، نام چند رساله در مورد غیبت می‌بینیم، که
متأسفانه - مانند بسیاری از آثار آن بزرگوار، در هجوم‌های گسترده دشمنان شیعه،
از میان رفته و به دست ما نرسیده است.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمه / صص ۲ - ۴.

خدمت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه مشرف نشده بود، این گونه با قاطعیت در مورد رؤیای خود سخن نمی گفت، و کلامی را به زبان وحی و عصمت نسبت نمی داد. البته این مقام والا، در خور معدودی از بزرگان فقاہت شیعه است. و هر که را نرسد که مدعی چنین مقاماتی شود.

چرا این کتاب کمال الدین و تمام النعمة نام گرفت؟

شیخ صدوق، این کتاب را از آن رو کمال الدین و تمام النعمة نام نهاد که امامت در نظر او، کمال دین و کمال نعمت است. مرحوم شیخ در آخرین باب کتاب که نوادر نام گرفته است، در توصیف امامت می گوید:

«بِهَا كَمُلَ الدِّينُ وَ تَمَّتِ النِّعْمَةُ.»^۱

«با امامت، دین کامل و نعمت تمام شد.»

ایشان در روایتی مفصل، از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«أَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ.»^۲

«امامت نشانه تمامیت دین است.»

البته کتابشناس بزرگ معاصر، مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب پر ارج الذریعة الی تصانیف الشيعة^۳ و نیز علامه محقق مرحوم سید احمد صفایی خوانساری در کتاب کشف الاستار،^۴ نام این کتاب را اکمال الدین و اتمام النعمة ذکر کرده اند.^۵ مرحوم شیخ آقا بزرگ در فهرست کتابهایی که نام آنها با کاف شروع می شود نیز نام این کتاب را آورده و در پی آن می گوید: ظاهر آن است که نام

۱. کمال الدین و تمام النعمة / ص ۶۵۸.

۲. همان / ص ۶۷۶.

۳. الذریعة الی تصانیف الشيعة، ج ۲ / ص ۱۸۵.

۴. کشف الاستار عن وجوه الكتب و الاسفار، ج ۳ / ص ۳۳۹.

۵. الذریعة الی تصانیف الشيعة، ج ۱۸ / ص ۱۳۷.

کتاب، اکمال‌الدین و اتمام‌النعمه باشد؛ به هر حال این اختلاف جزئی، اهمیتی ندارد. و مهم همان است که امامت، سبب کمال (یا اِکمال) دین و تمام (یا اِتمام) نعمت است.^۱

نظری اجمالی به مطالب کتاب

مرحوم شیخ صدوق در مقدمه مفصل این کتاب، به بحثهای مهم و جالبی پرداخته است که در این جا به شرح مختصری از آنها می‌پردازیم.

وی در این مقدمه، آیه شریفه زیر را نقل کرده است:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.»^۲

«هنگامی که خدای تو، به ملائکه فرمود که من در زمین، خلیفه‌ای قرار می‌دهم.»

صدوق بر اساس این آیه، مطالب زیادی در مورد خلافت و امامت بیان نموده است و از آن به عنوان دلیل بر غیبت امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف استفاده می‌کند. سپس به ردّ اندیشه‌هایی که غیبت امام مهدی علیه‌السلام را نپذیرفته‌اند، می‌پردازد. ابتدا بیان سید حمیری را در ردّ بر «کیسانیه» - فرقه‌ای که قائل به امامت و غیبت محمد بن حنیفه، فرزند امام علی علیه‌السلام بوده‌اند - آورده است؛ چه آن که خود سید حمیری^۳ زمانی از این فرقه بوده است. پس از آن «ناووسیه» - معتقدان به غیبت امام صادق علیه‌السلام - و «واقیه» - معتقدان به غیبت امام کاظم علیه‌السلام یا امام عسکری علیه‌السلام - را با روایات وفات این امامان، ردّ می‌کند.

۱. با استفاده از مقاله محمدکاظم رحمان ستایش در مجله موعود، دی ۱۳۷۵.

۲. بقره / ۳۰.

۳. شرح حال جامع سید حمیری را در کتاب چکامه جاودانه نوشته محمدحسین صفاخواه و عبدالحسین طالعی، چاپ انتشارات الهادی قم جست و جو کنید.

وی رساله جوابیه ابن قبه رازی، متکلم و شیخ طایفه امامیه در عصر خویش را در جواب به شبهه بعضی از مخالفان شیعه به طور کامل در مقدمه گنجانیده است. در مقام پاسخ به زیدیه^۱ نیز رساله دیگری از ابن قبه آورده و خود نیز به پاسخ بعضی از شبهات ایشان به طور مستقل پرداخته است.

وی پس از این مقدمه طولانی، در ضمن ۵۸ باب مطالب کتاب را سامان داده است. مباحث این کتاب را - چنان که خود شیخ صدوق هم در پایان مقدمه اشاره کرده است - می توان به پنج مطلب کلی دسته بندی کرد، که عبارتند از:

۱) اخبار انبیا و اولیایی که غیبت داشته اند.

وی در ضمن هفت باب، به غیبت پیامبرانی چون ادریس، نوح، صالح، ابراهیم، یوسف و موسی علیهم السّلام و اوصیای آنان پرداخته است. در سیزده باب دیگر، بشارت های حضرت موسی و عیسی علیهما السّلام و پیروان ایشان به ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بیان می کند. این روایات، شاهد بر غیبت زمانی آن حضرت هستند؛ چه آن که نام و یاد آن حضرت قرن ها پیش از ایشان در دل مؤمنان بوده است، اما وجود شریف آن حضرت، پس از زمانی طولانی ظاهر شد.

۲) لزوم امامت و اثبات امامت دوازده معصوم علیهم السّلام. مؤلف در این قسمت، نیاز به امام معصوم در هر عصر، و پیوستگی جانشینان پیامبران از زمان حضرت آدم تا خاتم را در دو

۱. گروهی که پس از شهادت امام سجاد علیه السّلام، به امامت فرزندش زید شهید عقیده داشتند. البته باید دانست که جناب محمد بن حنیفه و جناب زید، خودشان ادعای امامت یا مهدویت خود را نداشتند و تنها معدودی افراد گمراه، پس از رحلت یا شهادتشان، این نسبتها را به آن بزرگواران می دادند تا به منافع دنیایی خود برسند.

باب مستقل، با روایات اثبات نموده است. سپس در نوزده باب مختلف، به تصریح خداوند، پیامبر و یکایک معصومان علیهم السّلام بر امامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت آن حضرت پرداخته است.

(۳) ولادت حضرت مهدی (ع) و اخبار مربوط به ایشان.

شیخ صدوق در پنج باب، اخبار میلاد آن حضرت و والدین ایشان، و اخبار کسانی را که به حضور ایشان تشرّف یافته‌اند، جمع آوری کرده است.

(۴) نامه‌هایی که از ناحیه آن حضرت صادر شده است.

این نامه‌ها که در اصطلاح توقیع نامیده می‌شود، در زمان غیبت صغری (= کوتاه مدّت) آن امام (۲۶۰-۳۲۹) ه. ق. از طریق وکلای خاصّ ایشان، به اشخاص مختلف رسیده است. مرحوم شیخ صدوق، پنجاه و دو توقیع را از آن حضرت نقل می‌کند.

(۵) عمر طولانی حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه الشریف.

این مورد نیز از جمله دلایلی است که منکران، آن را مطرح می‌کنند. طولانی بودن عمر آن حضرت، همواره یکی از پرسشهای معاندانه بوده و هست. مرحوم شیخ صدوق در طیّ نه باب، احادیث مختلفی آورده که عمر طولانی بعضی از انبیا و اولیای گذشته را ثابت می‌کند، وی به این وسیله، در مقام رفع شبهه برآمده است.

نکته قابل ذکر آن که، با توجه به تاریخ تألیف کتاب و نیز تاریخ شروع غیبت کبری از سال ۲۶۰ ه. ق. تنها ۱۰۷ سال پس از غیبت آن حضرت، مرحوم شیخ صدوق به پاسخ‌گویی پرداخته است.

وی در این باب، داستانهایی نیز از عمر طولانی بعضی انسانها

آورده است. خود ایشان دلیل ذکر این داستانها را چنین می‌گویند: این گونه اخبار تاریخی مورد استناد ما در مسأله غیبت و وقوع آن نیست؛ زیرا این مسأله از طریق روایات صحیح منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام اثبات شده است. اسلام و شریعت و احکام آن، همه با روایات ایشان قابل اثبات است.^۱

سپس خود، به بیان مقصود از نقل این قضایا می‌پردازد و می‌گوید:

همه مردم به این گونه اخبار تمایل دارند و با اطلاع از این داستانها، به دانستن سایر مطالب کتاب تمایل پیدا می‌کنند و با خواندن کتاب، بصیرت مؤمن بیشتر شده، و حجّت خداوند بر منکر اثبات می‌شود. همچنین متحیران و شکاکان به بحث و بررسی در غیبت خوانده می‌شوند و چه بسا که هدایت یابند.^۲

مؤلف در باب پنجاه و پنجم، روایات متعددی در موضوعی بسیار مهم و ارزشمند با عنوان پاداش انسانی که در دوران غیبت در انتظار حجّت خدا باشد نقل کرده است.

در پایان کتاب، بابی با عنوان نوادر کتاب^۳ آمده است یکی از مهم‌ترین احادیث این باب - که آخرین حدیث این باب و آخرین حدیث کتاب است - حدیث جامع و گرانقدر امام رضا علیه السلام در مورد عظمت، شؤن و مقامات امامان معصوم علیهم السلام است.

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة / ص ۶۳۸.

۲. همان / ص ۹۳۹.

۳. منظور از نوادر، در اصطلاح محدّثان، معدود روایاتی است، که تقسیم‌بندی محتوای کتاب، نمی‌تواند به باب یا بخش مستقلی اختصاص یابد. از این جهت، به واسطه عدم تناسب محتوایی، به طور جداگانه می‌آید. (تلخیص مقباس الهدایة، ص ۱۶۱)

این کتاب، دو بار به صورت چاپ سنگی منتشر شده است.
یک بار هم در نجف اشرف چاپ حروفی شد و پس از آن در ایران
همراه با ترجمه به چاپ رسیده است.
قابل ذکر است که این کتاب شریف، توسط آقای علی اکبر
غفاری تصحیح و چاپ شده است.

فصل سوم

شناخت امام عصر علیه السلام

دوازده جانشین پیامبر

احادیث در مورد جانشینی ائمه دوازده گانه فراوان است که راویان احادیث آنها را نقل کرده اند. از جمله آنها حدیث زیر است که اهل سنت با سندهای مختلف و در کتابهای گوناگون روایت کرده اند:

مسروق گوید: روزی نزد عبدالله بن مسعود^۱ نشسته، قرآنهاى خود را با او مقابله می کردیم. ناگاه جوانی به او گفت: آیا پیغمبر شما در مورد جانشین خود سفارش کرده است؟ گفت: تو تازه جوانی، و این سؤالی است که پیش از تو، هیچ کس از من نپرسیده است.

۳۰

آری پیغمبر به ما (مردم) سفارش کرده پس از وی، دوازده جانشین به تعداد نقیبان بنی اسرائیل خواهد بود.^۲ محدثان غیر شیعه نیز از جابر بن سمره نقل کرده اند که گفت: ما نزد پیامبر بودیم که فرمود: دوازده نفر بر این امت والی می شوند. پس از آن، مردم فریاد کشیدند. و من کلمات بعدی پیامبر را نشنیدم. من از پدرم که به رسول خدا نزدیکتر بود، پرسیدم: پیغمبر چه فرمود؟

گفت: پیامبر فرمود: همه از قریش و بی نظیرند.

شیخ صدوق می افزاید:

این روایات که توسط دانشمندان غیر شیعه نقل شده است، نشان می دهد اخبار موجود در میان فرقه امامیه مبنی بر آن که ائمه

۱. از اصحاب مورد احترام و مورد اعتماد رسول خدا صلی الله علیه وآله.

۲. شیخ صدوق در این جا می افزایند: بعضی از سندهای این حدیث را در این کتاب (کمال الدین) و برخی دیگر را در کتاب دیگر خودم النص علی الائمه الاثنی عشر علیهم السلام بالامامة نقل کرده ام.

دوازده نفرند، اخبار درستی است.^۱

عقاید صحیح

عبدالعظیم حسنی فرمود: بر سرور و مولای خود علی بن محمد، امام هادی علیه السلام، وارد شدم. چون نظر حضرتش به من افتاد، فرمود: خوش آمدی ای ابوالقاسم، تو به راستی از دوستان مایی!

عرضه داشتم: ای فرزند پیغمبر، من می خواهم دین و عقاید خود را بر شما عرضه دارم، تا اگر پسندیده باشد، بر آن ثابت باشم تا زمانی که مرگ، مرا دریابد.

امام علیه السلام فرمود: بگو ای ابوالقاسم!

گفتم: من معتقدم که خدای تعالی یگانه است، چیزی مانند او نیست... و عقیده دارم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او و آخرین پیامبر است و پس از وی، تا روز قیامت، پیغمبری نخواهد بود. دین او، آخرین دین است و پس از او، تا روز قیامت دین و مذهبی نخواهد آمد. (درباره امامت) معتقدم که امام خلیفه و ولی امر بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام است. بعد از ایشان حسن، پس از وی [امامان معصوم به ترتیب] حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، و محمد بن علی علیهم السلام اند. بعد از ایشان، امامی که اطاعتش واجب است، شما باید ای مولای من!

در این هنگام، حضرت هادی علیه السلام فرمود: پس از من، فرزندان حسن امام است. ولی مردم درباره امام بعد از او چه خواهند کرد!

گفتم: ای مولای من، چگونه است؟ و چرا؟

فرمود: از آن رو که امام بعد از فرزندم حسن، شخص او (در زمان غیبت) دیده نمی شود... تا آن گاه که از پس پرده غیبت بیرون آید، و زمین را از قسط و عدل پُر سازد؛ همان گونه که از ظلم و ستم پُر شده باشد.

عبدالعظیم گفت: عرض کردم: به این امام غائب هم معتقد شدم. و اکنون می گویم: دوست این امامان، ولی خدا، و دشمن ایشان، دشمن خداست. پیروی آنان، اطاعت خدا و نافرمانی آنان، معصیت خداست. و عقیده دارم که معراج، پرسش در قبر، بهشت، دوزخ، صراط و میزان حق است و روز قیامت خواهد آمد که در وجود آن شکی نیست و خداوند، همه مردگان را زنده خواهد کرد. و نیز عقیده دارم که واجبات، بعد از عقیده به ولایت، عبارت اند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر.

حضرت هادی علیه السلام فرمود: ای ابوالقاسم، به خدا سوگند، این همان دین خداست که برای بندگان برگزیده و پسندیده است. پس بر این عقیده ثابت باش. خداوند تو را بر همین طریق در زندگی دنیا و آخرت، پایدار بدارد!

خورشید پشت ابر (۱)

جابر بن عبدالله انصاری گفت:

خدای عزوجل بر پیامبرش این آیه را نازل کرد:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ.»

«ای کسانی که ایمان آوردید، خدا و رسول و اولوالامر از خودتان را اطاعت کنید.»

وقتی این آیه نازل شد، گفتم: ای پیامبر خدا! من خدا و رسول خدا را شناختم، اولوا الامر که خدا اطاعت آنها را مقرون اطاعت خود کرده، کیانند؟

فرمود: ای جابر، آنان جانشینان من اند و بعد از من امامان مسلمین اند. اولین ایشان، علی بن ابی طالب است، سپس حسن و حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی (که در تورات به لقب باقر شناخته شده است) تو حتماً او را درک می کنی. ای جابر، وقتی او را دیدی، سلام مرا به او برسان. سپس صادق، جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، و بعد حسن بن علی. پس از او، حجّت خدا در زمین و بازمانده الهی در میان بندگانش، فرزند حسن بن علی، که نام و کنیه او، مانند نام و کنیه من است.^۱ او همان کسی است که خدای تعالی ذخیره کرده تا شرق و غرب زمین را به دست او فتح کند، کسی که از شیعیان و دوستانش غایب شود. بر عقیده امامت او هیچ فردی باقی نماند؛ مگر کسی که خدا قلبش را به ایمان امتحان کرده است.

به رسول خدا گفتم: ای رسول خدا، آیا شیعیانش در حال غیبت از او نفعی می برند؟

فرمود: سوگند به آن (خدایی) که مرا به نبوت فرستاده است، آری، آنان از نور وی روشنی کسب کنند و به ولایت او در حال غیبت بهره مند شوند؛ مانند بهره مردم از آفتاب، اگر چه ابری آن را پوشانده باشد.

ای جابر، این از رازهای پوشیده خدا و علم مخزون اوست، آن

۱. کنیه، از مشخصات قوم عرب است که با اب یا أم آغاز می شود. کنیه حضرت مهدی علیه السلام، مانند کنیه جد بزرگوارش، رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوالقاسم است.

را از غیر اهلش بپوشان.^۱

خورشید پشت ابر (۲)

جابر بن عبد الله انصاری خدمت امام سجاد علیه السلام رسید. در این میان که با آن حضرت سخن می گفت، فرزند ایشان امام باقر علیه السلام وارد شد. جابر که او را دید، به لرزه افتاد و مو بر بدنش راست شد، و به دقت به او نگریست. آن گاه به او گفت: ای نوجوان، پیش آی! پیش آمد. جابر به او گفت: به پشت سر برو! امام باقر علیه السلام چنان کرد.

جابر گفت: به پروردگار کعبه سوگند که سیمای رسول خدا را دارد. برخاست و نزدیک او رفت.

به او گفت: نامت چیست؟

فرمود: محمد.

پرسید: پسر کیستی؟

فرمود: علی بن الحسین.

جابر پرسید: فرزندم، جانم به قربانت تو همان باقر هستی؟

فرمود: آری و ادامه داد: آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به

تو سپرده، به من برسان.

جابر عرضه داشت: ای مولای من، رسول خدا صلی الله علیه و آله

به من بشارت داد که زنده می مانم تا زمانی که به خدمت شما

برسم و به من فرمود: وقتی خدمت حضرتش رسیدی، سلام مرا

به او برسان. اینک من سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را

خدمت شما می رسانم.

امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر، سلام بر رسول خدا، تا

آن زمان که آسمان و زمین برپاست؛ و سلام بر تو ای جابر! که این

سلام را رساندی.

جابر پس از آن به نزد حضرت باقر صلوات الله علیه رفت و آمد می کرد و از او علم می آموخت. یک روز، امام محمد باقر علیه السلام از او سؤالی پرسید. جابر عرض کرد: به خدا من کاری نمی کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده است؛ زیرا حضرتش به من خبر داد که شما امامان هدایت، از خاندان ایشان و پس از او در کودکی حکیم ترین مردم و در بزرگی، داناترین ایشان اید. پیامبر فرمود: به آنان هیچ نگوید و نیاموزید، چرا که آنان از شما داناترند.

خورشید پشت ابر (۳)

توضیحی بر حدیث

امام محمد باقر علیه السلام در زمانی بود که می فرمود: گرفتاری مردم بر ما، گرفتاری عجیبی است: اگر آنها را (به راه حق) فرا خوانیم، به سخن ما گوش نمی سپارند. و اگر آنها را رها کنیم، به دست کسی غیر از ما هدایت نمی شوند.^۱

اوضاع سخت و دشواری بود، که مردم ناآگاه، علم را فقط موکول به سنّ زیاد و درک زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانستند، و از حکمت الهی امامت غافل بودند که گاه خدای تعالی به خردسالی علوم الهی می بخشد، که به افراد سال خورده نمی دهد، چنانچه به حضرت عیسی، در قنداقه و به حضرت یحیی در سنین خردسالی علوم الهی عطا فرمود.^۲

در چنان زمان دشواری، مردم، جابر بن عبدالله انصاری را - به دلیل سنّ زیادی که داشت و احادیثی که از پیامبر شنیده بود - از امام باقر علیه السلام داناتر می دانستند. در چنین حالاتی بود که جناب جابر، برای انجام وظیفه الهی خود نسبت به ائمه اطهار

۱. بحار الانوار، ج ۴۶ / ص ۲۸۸.

۲. سوره مریم / ۳۰ و ۱۲.

عليهم السّلام، نسبت به امام باقر عليه السّلام ادای احترام می کرد. و با عمل خود به مردم نشان می داد که علم الهی، وابسته به سنّ و سال نیست.

گزارشهای تاریخی معتبر، ما را با فضای آن زمان و ارزش مجاهدتهای جناب جابر، بیشتر آشنا می سازد. به چند نمونه از این گزارشها توجه می کنیم:

(۱) امام سجّاد عليه السّلام به حضرت باقر عليه السّلام می فرمود: جابر، در خانه ات بنشین. جابر پیوسته - صبح و شام - به خدمت امام باقر عليه السّلام می رسید، در حالی که اهل مدینه او را ملامت می کردند. امام باقر عليه السّلام نیز برای حفظ حرمت جابر، و همنشینی او با رسول خدا، نزد جابر می رفت. گاهی امام محمد باقر عليه السّلام حدیثی از پیامبر برای مردم می خواند، که مردم از آن حضرت (به دلیل خردسالی) نمی پذیرفتند. اما وقتی آن حدیث را به واسطه جابر از پیامبر نقل می فرمود، قبول می کردند! در این میان، جابر، به خدمت امام باقر عليه السّلام می رسید، و از حضرت باقر عليه السّلام کسب علم می کرد.^۱

(۲) جابر، پیوسته به امام باقر عليه السّلام می فرمود:
ای باقر، تو بحق، باقر هستی که علم را می شکافی.

وقتی جابر به خدمت امام باقر عليه السّلام می رسید، در محضر حضرتش می نشست، و آن حضرت به او علم می آموخت. گاهی جابر، در ضمن نقل حدیثی اشتباه می کرد، که در این حال، امام باقر عليه السّلام کلام جابر را تصحیح می فرمود. آن گاه جابر می پذیرفت و می گفت:

ای باقر، به خدا شهادت می دهم که حکم (الهی) را در کودکی به شما داده اند.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۶ / ص ۲۹۶.

۲. بحار الانوار، ج ۴۶ / ص ۲۲۵.

(۳) وقتی جابر به خدمت امام باقر علیه السلام می رسید و از آن حضرت علم می آموخت، اهل مدینه می گفتند: جابر هذیان می گوید! جابر به آنها پاسخ می داد: به خدا سوگند، هذیان نمی گویم، اما از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: تو، یکی از فرزندان من را خواهی دید، که اسم او نام من، و سیمای او سیمای من است. و علم را به خوبی می شکافد. من به همین جهت، با امام باقر علیه السلام این گونه سخن می گویم.^۱

حدیث خورشید پشت ابر که نقل شد، یکی از دهها مورد است که جابر به خدمت امام باقر علیه السلام رسیده، و از آن حضرت کسب علم کرده است.^۲

۳۷

خورشید پشت ابر (۴)

عَلَّامَةٌ مَجْلِسِي دَر مَوْرِدِ عِلَّتْ تَشْبِيهِ اِمَامِ زَمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَه خورشید پشت ابر چند مورد را بیان می دارد که در این جا گزیده ای از آن را به دلیل اهمیّت مطلب، نقل می کنیم.

۱. نور علم و هدایت توسط وجود مبارک حضرتش به مردم می رسد؛ چرا که اگر ایشان نمی بودند، نور وجود به هیچ کس نمی رسید. برکت وجود حضرتشان و با توسّل به ایشان، علوم و معارف بر مردم آشکار می شود؛ به سبب ایشان بلایا از مردم دفع می گردد؛ چرا که اگر اهل بیت نبودند، مردم باید به سبب اعمال زشتشان، گرفتار انواع عذاب می شدند. خدای تعالی خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ**

۱. همان / صص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۲. در مورد جناب جابر بن عبدالله انصاری، کتاب آینه داران آفتاب نوشته سید محمد صادق گرمارودی (چاپ تهران: انتشارات میقات) را بخوانید.

فیهم؛^۱ ما بارها هنگام بروز مشکلات و دور شدن از درِ خانه حق و بسته شدن درهای فیض، آزموده‌ایم که با توسل به اهل بیت علیهم‌السلام و ارتباط معنوی با ایشان، مشکلات به سرعت حل شده‌اند.

۲. خورشید منبع استفاده مردم است؛ اما پشت ابر پوشیده است و مردم هر لحظه انتظار می‌کشند ابرها کنار رود تا بهتر و بیشتر از خورشید بهره‌گیرند. همین‌گونه در زمان غیبت، شیعیان مخلص هر لحظه منتظر برکناری ابر غیبت‌اند تا از وجود امام علیه‌السلام بیشتر بهره‌گیرند و هیچ‌گاه از این درخواست نومید نمی‌شوند.

۳. منکر وجود امام علیه‌السلام، با آن همه آثار وجودی که از او دیده می‌شود، مانند منکر خورشید است آن‌گاه که پشت ابر باشد.

۴. خورشید، گاهی از پس ابرها خارج می‌شود و خود را به بعضی افراد - نه همه افراد - می‌نمایاند. همین‌گونه، ممکن است گاهی امام زمان علیه‌السلام، در زمان غیبت، خود را به برخی افراد نشان دهد.

۵. امام علیه‌السلام در گسترش نفع‌رسانی، مانند خورشید است (که نور خود را از گل و خار دریغ نمی‌دارد). هر کس - با وجود این سخاوت خورشید - از آن بهره‌نگیرد، مانند فردی نایبناست که چشم از خورشید بسته است؛ چنان‌که در آیات قرآن و احادیث متعدد همین مضمون آمده است:

مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا.^۲

۶. نور خورشید به قدر روزنه‌ها و سوراخهایی که در دیوارها وجود دارد، به درون خانه‌ها می‌تابد و هر اندازه که مردم رفع موانع کنند، از آن بهره‌می‌گیرند. همین‌گونه مردم هر اندازه در برابر

۱. انفال / ۳۳. مادام که تو در میان مردم باشی خدا آنان را عذاب نمی‌کند.
۲. اسراء / ۷۲. هر که در این دنیا کور باشد، در آخرت نایب‌تر و گمراه‌تر است.

هدایت اهل بیت علیهم السّلام موانع وجود خود را برطرف کنند و خود را آماده پذیرش این انوار الهی سازند؛ یعنی از شهوتها و دلبستگیهای مادی دست بردارند، به همان اندازه از نور وجود امام علیه السّلام بهره می گیرند.^۱

دادگستر جهان

عبدالرحمان بن سمره گوید: به رسول خدا عرض کردم: ای رسول خدا، راه نجات را به من نشان بده.

فرمود: ای فرزند سمره، هرگاه خواسته‌های مردم، مختلف و نظرات آنان متفرّق شد، پیوسته با علی بن ابی طالب همراه باش؛ زیرا او امام امت من و جانشین پس از من بر آنان است؛ اوست فاروق (جداکننده) که حق و باطل به سبب او، از هم جدا می شود. هر کس از او پرسد، امیر مؤمنان جوابش دهد. هر کس از او راهنمایی خواهد، او را رهنمون شود. هر کس حق را نزد او جوید، در آن بارگاه بیابد. هر کس پیش او هدایت خواهد، در آن جا به دست آورد. هر کس به او پناه برد، او را در امنیت قرار دهد. هر کس به او چنگ زند، نجاتش دهد. هر کس به او اقتدا کند، هدایتش نماید.

ای فرزند سمره، هر یک از شما تسلیم او شد و ولایت او را پذیرفت، به سلامت رسید و هر که در برابر او از دین برگشت و با او دشمنی کرد، هلاک شد.

ای فرزند سمره، علی از من است، روحش از روح من است و خمیر مایه‌اش از خمیر مایه من. او برادر من است و من برادر او. او همسر دخترم، فاطمه است که سرور زنان همه عالم، از پیشینیان و آیندگان است.

دو امام امت من و دو سرور جوانان اهل بهشت - حسن و

حسین - و نه تن از فرزندان حسین علیهم السّلام از نسل اویند.
نهمین آنان، قائم امت من است که زمین را از عدل و داد پر کند،
چنان که از ظلم و جور آکنده شده باشد.^۱

نورِ پس از ظلمت

اصبغ بن نباته گوید: روزی امیر مؤمنان صلوات الله علیه، در حالی که دست امام حسن علیه السّلام را گرفته بود، ما را بیرون برد و فرمود:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله، همین گونه دست مرا در دست خود گرفت و در حالی که بیرون می رفتیم، فرمود: بهترین آفریدگان پس از من و سرور آنان، همین برادرم است. او پس از درگذشت من، امام هر مسلمان و مولای هر مؤمن است. امام امیرالمؤمنین علیه السّلام افزود: آگاه باشید که بهترین آفریدگان و سرور آنان پس از من، این فرزندان امام حسن است. او امام و مولای هر مؤمن، پس از وفات من است. آگاه باشید که پس از من به او ستم روا دارند؛ چنان که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به من ستم شد.

پس از حسن، فرزندان بهترین آفریدگان و سرور آنها، برادر او حسین است که بعد از برادرش مظلوم است و در زمین کربلا کشته خواهد شد. آگاه باشید که او و یارانش روز قیامت از سروران شهدا باشند.

پس از حسین، نه تن از نسل او جانشینان خدا در زمین، حجت‌های او بر بندگان، امینان او بر وحی، امام مسلمانان، پیشوای مؤمنان و مهتر متقیان‌اند. نهمین فرد ایشان، همان قائمی است که خدای عزوجل زمین را به وسیله او پس از ظلمتش نورانی کند و پس از پر شدن ظلم و جور در آن، آکنده از عدل سازد، و پس از

جهل آن، پر از علم کند.

به حقّ آن (خدایی) که برادرم محمد [صلی الله علیه وآله] را به نبوت فرستاد و مرا مخصوص به امامت ساخت، به حقّ و به یقین، وحی الهی، این گونه از آسمان به زبان روح الامین جبرائیل نازل شده است.

به تحقیق در حالی که من در خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بودم، از ایشان در مورد امامان بعد از او پرسیدند.

آن حضرت به سؤال کننده فرمود: قسم به آسمانی که بُرجها دارد و عددشان به تعداد بروج است؛ سوگند به خدای شبها و روزها و ماهها، که عددشان به عدد ماههاست.

آن شخص عرض کرد: ای رسول خدا، پس اینان کیانند؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله، دست خود را بر سر من نهاد و فرمود: اولشان این [علی علیه السلام] و آخرشان مهدی است. هر کس ولایتشان را بپذیرد، ولایت مرا پذیرفته است و هر کس دشمنشان دارد، با من به دشمنی برخاسته است. هر کس آنها را دوست بدارد، مرا دوست دارد و هر کس به آنها کینه ورزد، با من کینه ورزیده است. هر که آنها را منکر شود، مرا منکر شده است و هر که آنها را (به امامت) بشناسد، مرا (به نبوت) شناخته است.

خدای عزّوجلّ، تنها به سبب اینان دینش را نگاه دارد، تنها به وسیله ایشان شهرهایش را آباد کند، تنها به سبب آنان بندگان را روزی دهد، تنها به برکت ایشان، باران از آسمان بارد، تنها به طفیل وجود اینان، برکتها از زمین بیرون آرد. اینان برگزیدگان من، جانشینان من و پیشوایان مسلمانان و موالی مؤمنانند.^۱

۴۱

فصل سوم: شناخت امام عصر علیه السلام

کشتی نجات

امام رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: هر کس دوست دارد به دین من دست آویزد و پس از من به کشتی نجات سوار شود، باید به علی بن ابی طالب علیه السلام اقتدا کند، باید دشمن او را دشمن دارد و دوستش را دوست گیرد؛ زیرا وصی و خلیفه من بر امّت من، در زندگی من و پس از وفات من است. او پس از من، امام هر مسلمان و امیر هر مؤمن است. گفتارش گفتار من، دستورش دستور من و نهی او نهی من است. پیرو او، پیرو من است. هر کس او را یاور باشد، یاور من است و هر که او را یاری نکند، یاری مرا ترک گفته است.

سپس فرمود: هر کس پس از من، از علی جدا شود، روز قیامت مرا نبیند و او را نبینم. و هر کس با علی مخالفت کند، خدا بهشت را بر او حرام دارد و دوزخ را مأوای او نماید، و چه بد منزلگاهی است دوزخ!

هر کس علی را واگذارد (او را یاری نکند)، خدا در روز حساب او را واگذارد. هر کس به یاری علی بشتابد، خدا در روز قیامت او را یاری کند و حجّت خود را در زمان سؤال و جواب، به او تلقین نماید.

سپس فرمود: حسن و حسین بعد از پدر خود، دو امام امت من و دو سرور جوانان اهل بهشتند. مادرشان بانوی زنان عالم و پدرشان سرور اوصیای من است. از فرزندان حسین، نه امام باشند که نهمین آنها قائم اولاد من است. اطاعت آنان، اطاعت من و معصیت آنان، معصیت من است.

از منکران فضل آنان و ضایع کنندگان حرمت ایشان بعد از خود، به خدا شکایت می کنم. و خدا بس است که ولی و یاور خاندان و امامان امت من باشد و از منکران حق آنان انتقام کشد. و کسانی که ستم کنند، به زودی بدانند که به چه جایگاهی روی

ضرورت وجود امام

امام رضا علیه السلام فرمود: ما حجتّهای خدا در میان آفریدگانش و جانشینان او در میان بندگانش و امین اسرار اویم. ما کلمه تقوا و رشته استوار الهی هستیم. ما گواهان خدا و راهنمایان به سوی او در میان آفریدگان اویم. به وسیله ما، خدا آسمان و زمین را نگاه می‌دارد که از جای خود نجنبد. به سبب وجود ما، باران فرود می‌آید و رحمت گسترده می‌شود.

زمین هیچ گاه از وجود امامی از خاندان ما خالی نمی‌شود؛ آشکار باشد یا پنهان؛ و اگر یک روز زمین بدون حجت باشد، اهل خود را به تلاطم می‌اندازد و در خود فرو می‌برد؛ چنان‌که دریا اهل خود را زیر موج می‌گیرد.^۲

در شهر حکمت

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای علی، من شهر دانشم و تو دروازه آن. هرگز به شهر وارد نشوند، جز از در آن. پس کسی که گمان برود مرا دوست دارد، اما با تو دشمنی کند، دروغ گوید؛ زیرا تو از من هستی و من از تو. گوشت تو از گوشت من، خون تو از خون من و روح تو از روح من است. پنهانت، پنهان من است و آشکارت، آشکار من.

تو امام امت من و بعد از من، خلیفه من بر آنانی.

کسی که تو را اطاعت کند، سعادت یابد و کسی که نافرمانی ات کند، به شقاوت رسد.

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة / صص ۲۶۰ و ۲۶۱.

۲. همان / ص ۲۰۲.

کسی که ولایت تو را بر خود بپذیرد، سود برد و کسی که تو را دشمن دارد، زیان کند.

کسی که با تو ملازم شود، رستگار شود و کسی که از تو جدا شود، به هلاکت رسد.

مَثَلِ تو و مَثَلِ امامان از فرزندانت، مَثَلِ کشتی نوح است؛ هر کس بر آن سوار شود، نجات یابد و هر کس تخلف کند، غرق شود. مَثَلِ شما، مَثَلِ ستارگان است؛ هرگاه ستاره‌ای نهان شود، ستاره‌ای دیگر برآید و تا روز قیامت، چنین است.^۱

انتظار در غیبت، اطاعت در ظهور

عبدالعظیم حسنی گوید: بر ابوجعفر محمدبن علی (امام جواد علیه السلام) وارد شدم. قصد داشتم از آن حضرت دربارهٔ قائم سؤال کنم که آیا همان مهدی است یا غیر او؟

پیش از این که من سؤال را مطرح کنم، آن بزرگوار، خود آغاز سخن فرمود و گفت: ای ابوالقاسم، به درستی قائم از خاندان ما، همان مهدی است که واجب است در غیبتش، انتظارش کشند و در ظهورش، اطاعتش کنند. وی، سوّمین نسل از فرزندان من است.

سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به راستی برانگیخت و ما را به امامت مخصوص گردانید، اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی خواهد کرد تا مهدی از پشت پردهٔ غیبت بیرون آید و زمین را پر از عدل و داد نماید؛ همان گونه که از جور و ستم پر شده است.

خداوند تبارک و تعالی، امر حضرتش را در یک شب اصلاح خواهد نمود؛ همان گونه که امر کلیم خود موسی علیه السلام را - هنگامی که رفت تا از کوه آتش آورد - اصلاح فرمود و او را به

خانواده‌اش برگردانید؛ در حالی که فرستاده و پیغمبر بود.
سپس فرمود: برترین اعمال شیعه ما، انتظار فرج است.^۱

برترین مردم

امام سجّاد علیه السّلام به ابو خالد کابلی - که از خواص اصحاب
حضرتش بود - فرمود:

ای ابو خالد، مردم زمان غیبت او (حضرت مهدی علیه السّلام)
که به امامتش عقیده دارند و منتظر ظهور اویند، برترین مردم همه
زمانهایند؛ زیرا خدای تبارک و تعالی به اندازه‌ای به آنان عقل و فهم
و معرفت عطا فرموده که به سبب آن، غیبت در نزد آنان به منزله
مشاهده است؛ و اینان را در آن زمان، مانند مجاهدانی قرار داده که
در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیر به جهاد
پرداختند.

آنان حقاً بندگان مخلص و به راستی شیعه ما و دعوت‌کنندگان
مردم به سوی دین خدای عزّوجلّ در نهان و آشکارند.
آن گاه حضرت سجّاد علیه السّلام فرمود: انتظار فرج، از بهترین
اعمال است.^۲

پس از ظهور

عبدالله بن حارث گوید:

به علی علیه السّلام گفتم: ای امیرالمؤمنین، حوادث بعد از
ظهور امام قائم علیه السّلام را به من خبر ده.

فرمود: ای فرزند حارث، این امری است که ذکر آن موکول به
خود اوست. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش کرده
است که جز امام حسن و حسین علیهم السّلام را از آن مطلع نکنم.

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة / ص ۳۷۷.

۲. همان / ص ۳۲۰.

نزال بن سبره گوید: امیر مؤمنان علیه السلام کلامی مفصل دربارهٔ دجال بیان داشت و در پایان آن فرمود: دیگر از من نپرسید پس از آن چه می شود؛ زیرا محبوبیم (رسول خدا صلی الله علیه و آله) به من سفارش کرد که به کسی غیر از خاندان خود از آن خبر ندهم.

پس از این کلام حضرت، به صعصعة بن صوحان گفتم: مقصود امیر مؤمنان علیه السلام از این سخن چه بود؟

صعصعة گفت: ای فرزند سبره، آن که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند، از نسل نهمین فرزند حسین بن علی علیه السلام است و اوست آفتابی که از مغربش برآید و نزد رکن و مقام ظهور کند، و زمین را پاک سازد و میزان عدل را در میان نهد؛ چنان که هیچ کس به کسی ظلم نکند.^۱

۴۶

به سوی او بشتابید!

زیاد بن منذر گوید: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: ای ابا الجارود، چون فلک و روزگار بچرخد و مردم گویند: قائم مرده یا نابود شده است یا بپرسند: به کدام وادی رفته است؟ و یا جویندهٔ حق بگویند: کجا قائمی وجود دارد؛ در حالی که استخوانهایش هم پوسیده است؟ در چنین حالتی به او امیدوار باشید و چون دعوت او را شنیدید، نزد او بروید؛ اگر چه روی برف، به دست و زانو، طی مسافت کنید.^۲

۱. کمال الدین و تمام النعمة / صص ۷۷ و ۷۸.

۲. همان / ص ۳۲۶.

❁ اخبار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مورد غیبت

[۱]

جابر بن عبدالله انصاری گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

فرزندم مهدی، نامش نام من و کنیه اش، کنیه من است. در صورت و سیرت شبیه ترین مردم به من است. در میان مردم غیبت خواهد کرد و امتهای چنان حیران و سرگردان شوند که به ضلالت افتند. سپس چون شهاب فروزنده پیش آید و زمین را پر از عدل و داد کند؛ چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

[۲]

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: خوشا به حال کسی که قائم خاندانم را درک کند؛ در حالی که در زمان غیبت، پیش از قیامش به امامت او معتقد و با دوستانش، دوست و با دشمنانش، دشمن باشد. چنین کسی در روز قیامت، از رفقا و دوستان من و گرامی ترین فرد است.

[۳]

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: فرزندم مهدی، در میان مردم غایب خواهد شد و مردم در غیبت او، چنان حیران و سرگردان شوند که به ضلالت افتند. با ذخیره پیغمبران در آید و زمین را پر از عدل و داد کند؛ چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

[۴]

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: برترین عبادت امت من انتظار فرج است.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی، وصیّت پیغمبر را یاد کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

ای علی، بدان که شگفت آورترین ایمان و بزرگترین یقین، از آن مردمی است که در آخر زمان، پیغمبر خود را ندیده و از امام خود محجوب اند؛ اما به نوشته‌ای که خط سیاهی بر صفحه سفید است، ایمان آورده‌اند.^۱

سنت‌های پیامبران

سعید بن جبیر گوید: امام سجاد صلوات الله علیه فرمود: در قائم ما، نشانهایی از هفت پیغمبر وجود دارد: نشانی از پدر ما آدم، نشانی از نوح، نشانی از ابراهیم، نشانی از موسی، نشانی از عیسی، نشانی از ایوب، نشانی از محمد صلی الله علیه و آله. نشان آدم و نوح، طول عمر است. نشان ابراهیم، پنهانی ولادت و کناره‌گیری از مردم است. نشان موسی پنهانی و عدم امنیت است. نشان عیسی، اختلاف مردم درباره او است. نشان ایوب، فرج بعد از گرفتاری است. نشان محمد صلی الله علیه و آله، خروج با شمشیر است.^۲

من صاحب الأمر نیستم^۳

عبدالله بن عطا گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: به راستی شیعیان شما در عراق بسیارند. به خدا سوگند، در میان خاندان شما کسی مانند شما نیست. چرا خروج نمی‌کنید؟

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمه / صص ۲۸۶ - ۲۸۸.

۲. همان / ص ۳۲۵.

۳. همان / ص ۳۲۲.

فرمود: ای عبداللّٰه بن عطا، به یقین گوشهای تو از سخنان اضافه
 پر شده است، به خدا من صاحب الأمر شما نیستم.
 پرسیدم: پس صاحب الأمر ما کیست؟ فرمود: بنگرید (بدانید)
 آن کسی که ولادتش از مردم پنهانی است، صاحب الأمر شماست.^۱

پاداش صابران در زمان غیبت

امام حسین علیه السلام فرمودند: ما دوازده مهدی داریم؛ اولین
 آنان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است و آخرین آنان، نهمین
 فرزند من است، و اوست امام قائم برحق که خدا زمین را به سبب
 او، پس از مرگ زنده کند و دین حق را آشکار کند و بر همه دینها
 پیروز نماید؛ اگرچه مشرکان را ناگوار آید.

او غیبتی دارد که گروه‌هایی در آن غیبت، از دین بیرون روند و
 کسانی هم بر دین پا برجا بمانند و آزار کشند و از آنان پرسیده
 شود: این وعده چه وقت عملی شود، اگر شما راست‌گویید؟ آگاه
 باشید که صبرکننده در غیبت او بر آزار و تکذیب، به سان
 جهادکننده با شمشیر در رکاب رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله
 است.^۲

۱. توضیح آن که بسیاری از یاران امام یازده‌گانه پیشین علیهم السلام که از ظلم و
 ستم حکومت‌های غاصب زمان خود خسته شده و به جان آمده بودند، دوست
 داشتند که هر چه زودتر، آن امام معصوم علیه السلام بساط حکومت ظالمان را در
 هم پیچد و اغلب با همین پاسخ رو به رو می‌شدند که آن امام معصوم می‌فرمود:
 من صاحب الامر نیستم. در واقع، با این پاسخ، به آنان می‌فهماندند که تکلیف
 سنگین برچیدن بساط ظالمان را خداوند تعالی تنها برعهده آخرین امام معصوم،
 حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار داده است.

در همین گروه روایات، اغلب یکی از تفاوت‌های بارز بین امام مهدی با دیگر
 امامان علیهم السلام بیان می‌شود که در این جا مخفی بودن ولادت مطرح شده
 است.

۲. کمال الدین و تمام النعمة / ص ۳۱۷.

نهمین فرزند

امام حسین بن علی علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه به او فرمود: نهمین فرزندت - ای حسین - همان قائم به حق و پیروزی دهنده دین و گستراننده عدل است.

به امیر مؤمنان عرض کردم: ای امیر مؤمنان، آیا این امر اتفاق می افتد؟

فرمود: آری؛ سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برانگیخت و بر جمیع خلائق برگزید [چنین می شود]؛ ولی پس از غیبتی طولانی و حیرانی و سرگردانی (امت) در آن غیبت، کسی بر دین خود ثابت نمی ماند؛ مگر مخلصانی که روح یقین را دریافته اند؛ کسانی که خدای عزوجل از آنان بر ولایت ما پیمان گرفته و ایمان را در دلشان نوشته و آنان را به روحی (نیروی) از جانب خود کمک کرده است.^۱

ستاره درخشنده

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا به آسمان بردند، پروردگارم جل جلاله به من وحی کرد و فرمود:

ای محمد، به راستی من نظری به زمین کردم، تو را از آن برگزیدم. تو را پیغمبر نمودم و از نام خودم برای تو نام برگزیدم. من محمودم و تو محمد. سپس دوباره نظری افکندم، علی را از آن انتخاب کردم. او را وصی و خلیفه تو و شوهر دختر تو و پدر دودمان تو نمودم، و برای او هم نامی از اسماء خود برگرفتم؛ من علی اعلایم و او علی. و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما آفریدم. سپس ولایت آنان را به فرشتگان عرضه داشتم؛ هر کس

پذیرفت، نزد من از مقرّبان شد.

ای محمّد، اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا این که توان از دست دهد و مانند مشکِ پوسیده گردد؛^۱ اما در حال انکار ولایت آنان نزد من آید و بمیرد، من او را در بهشتم جا ندهم و زیر عرشم سایه نبخشم.

ای محمّد، دوست داری آنان را ببینی؟

عرض کردم: آری، پروردگارا!

خدای عزّوجلّ فرمود: سر بلند کن!

سر بلند کردم، ناگاه انوار علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و محمد بن الحسن (حضرت قائم) علیهم السّلام را دیدم. قائم در وسط آنان مانند ستاره درخشنده بود.

عرض کردم: پروردگارا، اینان کیانند؟

فرمود: اینان امامانند و این قائم است؛ آن که حلال مرا حلال و حرام مرا حرام بداند، به وسیله او از دشمنانم انتقام بکشم. او، سبب راحتی و آرامش دوستان من است. اوست که دل شیعیان را از دست ستمگران، منکران و کافران شفا می دهد. آن گاه مردم در آزمایش قرار گیرند؛ چنان که از آزمایش آنها به گوساله سامری سخت تر باشد.^۲

راهنمای گمراهان

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا در معراج نزد پروردگارم جلّ جلاله بردند، ندا به من رسید که: ای

۱. مشک: پوست گوسفندی که آن را درست کننده باشند و در آن آب بریزند. (فرهنگ معین)

۲. کمال الدین و تمام النعمة / صص ۲۵۲ و ۲۵۳.

محمد، گفتم: لَبَّيْكَ رَبِّي الْعَظِيمُ، لَبَّيْكَ.

خدا به من وحی کرد: ای محمد، ملکوتیان دربارهٔ چه امری سؤال کردند؟

گفتم: خدایا، نمی‌دانم.

فرمود: ای محمد، چرا از میان آدمیان، وزیر و برادر و وصیِّ پس از خود بر نمی‌گزینی؟

گفتم: خدایا، چه کسی را انتخاب کنم؟ تو خود برای من برگزین.

خدا به من وحی فرستاد: ای محمد، من از میان آدمیان، علی بن ابی طالب را برای تو انتخاب کردم.

گفتم: خدایا، پسر عمویم را؟

خدا به من وحی فرمود: ای محمد، به راستی علی وارث تو، وارث علم بعد از تو و پرچمدار توست که لوای حمد در روز قیامت به دست او و صاحب حوض توست. هر کس از مؤمنان اُمَّت وارد شود، به دست او سیراب شود.

سپس خدای عزّوجلّ وحی فرستاد: ای محمد، به راستی که من بر نفس خود قسم یاد کردم، قسمی حق، که کسی که دشمن تو و دشمن خاندان و دودمان طیب و طاهرت باشد، از این حوض ننوشد. به حق می‌گویم: ای محمد، به قطع و یقین، همهٔ اُمَّت را به بهشت می‌برم؛ جز آن بندگان من که نخواهند.

عرض کردم: خدایا، کسی هست که نخواهد به بهشت رود؟

خدای عزّوجلّ فرمود: آری.

گفتم: چگونه نمی‌خواهد؟

خداوند فرمود: من تو را از میان آفریدگان خود انتخاب کردم و برای تو جانشینی بعد از تو برگزیدم، و او را نسبت به تو همچون هارون نسبت به موسی قرار دادم؛ جز آن که بعد از تو پیغمبری نیست. محبتش را در دل تو انداختم و او را پدر فرزندان ساختم.

پس بعد از تو، حق او بر امت تو، چون حق توست بر آنان در زمان حیاتت. هر کس حق او را منکر شود، حق تو را انکار کرده است. هر کس از ولایت او سر پیچد، از ولایت تو سر باز زده و از رفتن به بهشت ابا کرده است.

من بر خدای عزوجل سجده نمودم، به شکرانه نعمتی که به من داده است.^۱

سوگند [۱]

سلیم بن قیس هلالی گوید: در زمان خلافت عثمان، دیدم علی علیه السلام با جمعی در مسجد رسول خدا نشسته‌اند و حدیث می‌گویند و مذاکره علم و فقه می‌کنند. ما قریش و فضیلت و شرافت و سابقه و هجرت آن را یادآور شدیم و به ذکر آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره قریش بیان کرده بود، پرداختیم.

برخی از انصار نیز، به بیان فضائل و سوابق ایشان و نصرتشان به دین و آیات قرآنی وارد شده در خصوص آنان و نیز فضائلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ایشان بیان کرده بودند، پرداختند.

خلاصه هر گروهی چیزی از فضائل خود و انگذاشتند، تا این که کار به مفاخره به شخصیتها کشید و هر گروهی شخصیتهای خود را نام برد.

در حلقه این مذاکره؛ بیش از دو‌یست تن از شخصیتهای مشهور آن روز نشسته بودند که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نیز در میان آنان بود.

مردم از صبح تا زوال ظهر در این مذاکرات بودند و عثمان هم

۱. کمال الدین و تمام النعمة / صص ۲۵۰ و ۲۵۱.

در خانه خود نشسته بود و از این جریان اطلاع نداشت. علی بن ابی طالب علیه السلام هم در میان این جمع ساکت بود؛ نه خودش سخن می‌گفت و نه احدی از خاندانش.

مردم به او رو کردند و عرض کردند: ای ابوالحسن، چه مانعی دارید که سخن نمی‌گویید؟

فرمود: هر دو طایفه، فضل خود را اظهار کرده و حق خود را ثابت نمودند. ای گروه قریش و انصار، اکنون من از شما می‌پرسم، به وسیله چه کسی خداوند این فضیلت را به شما داده؟ آیا به خاطر خودتان یا عشیره‌تان و یا اهالی خاندانتان یا دیگران.

پاسخ دادند: خدا به وسیله محمد و خاندانش علیهم السلام این فضیلت را به ما داده است؛ نه به خاطر خودمان و عشایر و خاندانمان.

فرمود: ای گروه قریش و انصار، راست گفتید. آیا ندانستید که هر چیزی در دنیا و آخرت به دست آورید، تنها به وسیله ما اهل بیت پیغمبر بوده، نه دیگران. مگر نه این که پسر عمویم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود به راستی من و اهل بیتم پیش از چهار هزار سال از آن که خدای عزوجل آدم را بیافریند، نوری بودیم که در پیشگاه خدای تبارک و تعالی می‌درخشید. چون آدم را آفرید، آن نور را در صلب وی نهاد و او را به زمین فرود آورد. سپس در صلب نوح بر کشتی حمل شد و در پشت ابراهیم به آتش پرتاب شد. سپس همیشه خدای عزوجل ما را در اصلاب کریمه و ارحام طاهره و از ارحام در اصلاب کریمه پدران و مادران جابه‌جا کرد. هیچ کدام از ما هرگز و هرگز بر زنا برنخورده است.

سابقان و پیشینیان، اهل بدر و احد گفتند: آری، این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم.

سپس فرمود: شما را به خدا، آیا می‌دانید که خدای عزوجل در کتاب خود، سابق را بر مسبوق در چندین آیه برتری داده و کسی

در قبول دین و ایمان به خدا و رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ سَبَقْتِ نَگرفته است؟
گفتند: آری به خدا.

فرمود: شما را به خدا می‌دانید آیه «السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ»^۱ و آیات ۱۰ و ۱۱ سوره واقعه «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» در کجا نازل شده‌اند؟
فرمود: وقتی مردم درباره آنها از پیغمبر سؤال کردند، فرمود: خدای تعالی این آیات را درباره پیغمبران و اوصیا نازل کرده است. مَنْ أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ وَرَسُولَانِمْ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيٌّ مِنْ وَ أَفْضَلُ أَوْصِيَاءِست. گفتند: بار خدایا، آری.

سوگند [۲]

فرمود: شما را به خدای عزوجل می‌دانید آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ و آیه: «هَمَانَا وَلِيُّ شَمَا خَدَاست و رسولش و آن کسانی که نماز را برپا دارند و در حال رکوع زکات دهند.»^۳ کجا و درباره چه کسانی نازل شده است. و یا آیه «وَ نَگرفتند جز خدا و رسولش و مؤمنان پشتیبانی.»^۴

مردم گفتند: ای رسول خدا، این مخصوص بعضی مؤمنان است یا برای همه؟

خدای عزوجل به پیغمبرش دستور داد که والیان امور را به آنان تعلیم کند و ولایت را برایشان تفسیر کند بدانچه نماز و زکات و روزه و حج ایشان را تفسیر کرده است.

پس مرا در روز غدیر خم برای مردم نصب کرد و در نطق غزای خود فرمود: ای مردم، به راستی خداوند عزوجل مرا به رسالتی

۱. توبه / ۱۰۰.

۲. نساء / ۵۹.

۳. مائده / ۵۵.

۴. توبه / ۱۶.

فرستاد که بر سینه‌ام گران بود و گمان می‌کردم مردم مرا تکذیب می‌کنند. خداوند مرا تهدید کرد که باید آن را تبلیغ کنی؛ وگرنه عذاب می‌شوی.

سپس جار زدند برای نماز جماعت و پس از جمع شدن مردم، برای آنان خطبه خواند و فرمود: ای مردم، می‌دانید که خدای عزّوجلّ، مولای من و من مولای مؤمنانم و از خودشان بر آنان اولی.

گفتند: آری، ای رسول خدا.

فرمود: برخیز ای علی، برخاستم.

فرمود: هر کس را من مولا و آقایم، این علی مولا و آقای اوست. خدایا، دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن بدار! سلمان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا، چگونه ولایی؟ فرمود: ولایی چون ولای خودم. به هر کس که من از خودش نسبت به خودش اولایم، علی هم نسبت به او از خودش اولی است. خداوند هم آیه ۳ سوره مائده را نازل کرد: امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و فرمود: تمامیت نبوت و دینم که دین خدای عزّوجلّ است، به ولایت علی است. پس از من، ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا، این آیات مخصوص به علی است؟

فرمود: بلی، درباره او و اوصیای من تا روز قیامت است.

عرض کردند: ای رسول خدا، آنها را برای ما بیان کن.

فرمود: علی برادر، وزیر، وارث، وصی و خلیفه من در میان امت من و ولی هر مؤمنی پس از من است. سپس فرزندم حسن و پس از او فرزندم حسین و بعد نه تن از اولاد حسین، یکی بعد از دیگری؛ قرآن با ایشان است و ایشان با قرآن. آنان از قرآن جدا

نشوند و قرآن از آنان جدا نشود تا سر حوض [کوثر در بهشت] بر من درآیند.

گفتند: آری، به خدا ما آن را شنیدیم و گواهی می‌دهیم تماماً همان‌گونه است که تو می‌گویی.

بعضی گفتند: اکثر آنچه را گفتی، یاد داریم و همه را یاد نداریم و اینانند [به افرادی اشاره کردند] آن کسانی که حافظ اخبار مایند. حضرت [علی علیه السلام] فرمود: راست گفتید، همه مردم در حافظه برابر نیستند. شما را به خدا سوگوند، هر که اینها را از رسول خدا حفظ کرده است، قیام کند و گزارش دهد.

زید بن ارقم، براء بن عازب، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار برخاستند و گفتند: ما گواهییم و حافظ فرمایش رسول خدایم که بر منبر ایستاده بود و تو در کنارش بودی و می‌فرمود: ای مردم، به راستی خدا به من دستور داده است برای شما امام نصب کنم و آن کسی که پس از من، خدای عزوجل اطاعت او را بر مؤمنان در قرآن واجب کرده و قرین اطاعت خود و من قرار داده، معرفی کنم و ولایت خود و او را به شما دستور دهم؛ زیرا من از ترس طعنه منافقین و تکذیب آنان در این باره، به خدا مراجعه کردم؛ ولی او مرا تهدید کرد که باید آن را تبلیغ کنی، وگرنه معذب می‌شوی. ای مردم، خدا در قرآنش، شما را دستور به نماز داده است و من آن را بیان کردم، دستور به زکات و روزه و حج داده است و من آنها را برای شما بیان کردم و شما را دستور به ولایت داده است و به راستی من گواهم که منظور پروردگار عالمیان، فقط همین شخص است. و دست خود را روی شانه علی بن ابی طالب علیه السلام گذاشت و فرمود بعد از او دو فرزندش حسن و حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین را نام بردند و فرمودند آنان از قرآن جدا نشوند و قرآن نیز از آنان جدا نشود تا آن که بر سر حوض [کوثر در بهشت] بر من درآیند. ای مردم، پناهگاه شما را پس از خود و امام

و دلیل و هادی شما را بیان کردم و به وضوح به شما نشان دادم که او برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است. او در میان شما، در دین خود، چون خود من است. از او تقلید کنید و در همه امور خود، از او اطاعت کنید؛ زیرا هر چه علم و حکمت که خدا به من آموخته، نزد او نیز هست.

از او نیز درباره جانشینان بعد از او پرسید. به آنان نیاموزید و بر ایشان پیش نیفتید و از حضرتشان رو نگردانید؛ زیرا آنان با حقّاند و حق با آنان. از آنان دور نشوید و همیشه در کنار ایشان بمانید.

سپس این گواهان نشستند.

سوگند [۳]

سلیم گوید: سپس علی علیه السلام فرمود: ای مردم، می دانید که خدای عزوجل در کتاب خود چنین نازل کرده است که: همانا خدا خواسته پلیدی را از شما خاندان ببرد و شما را پاکیزه کند؛ پاکیزگی بسیار و نمایان.^۱

پیغمبر، من و فاطمه و دو پسر، حسن و حسین را جمع کرد، عبای خود را بر سر ما انداخت و فرمود: بار خدایا، اینان خاندان من و از گوشت منند. به دردم آرد آنچه به دردشان آرد و جراحتم رساند، آنچه بر ایشان جراحتم رساند. پلیدی را از آنان ببر و خوب پاکشان کن. امّ سلمه عرض کرد: مرا هم یا رسول الله؟

فرمود: فرجام کار تو به خیر و نیکی است؛ ولی این آیه فقط درباره من و برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام و دخترم فاطمه و دو فرزندم و درباره تنه تن از اولاد فرزندانم حسین نازل شده؛ در این جا احدی از دیگران با ما نیست.

همه گفتند: ما گواهییم که امّ سلمه این حدیث را به ما گفته است.

همچنین از رسول خدا پرسیدیم، او هم مانند امّ سلمه حدیث را فرمود.

سپس علی علیه السلام فرمود: شما را به خدا می دانید که چون خدای عزّوجلّ در کتاب خود نازل کرد: ای کسانی که ایمان آوردید، خدا ترس باشید و با راستگویان باشید. سلمان عرض کرد: ای رسول خدا، این آیه عمومیت دارد یا افراد خاصی مورد نظر است؟ پیامبر فرمود: همه مؤمنان هستند که بدان دستور یافته اند؛ اما مقصود از صادقین، خصوص برادرم علی و اوصیای بعد از اوست تا روز قیامت.

گفتند: به خدا آری!

فرمود: شما را به خدا می دانید که در غزوه تبوک به رسول خدا عرض کردم، چرا مرا با کودکان و زنان در این جا گذاشتی؟ فرمود: اصلاح مدینه به من است یا به تو؛ تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی جز آن که بعد از من پیغمبری نیست.

گفتند: آری به خدا!

فرمود: می دانید که خدا در سوره حج، آیه ۷۷ فرموده است: ای ایمان آورندگان، رکوع و سجود کنید و خدا را پرستید و کار نیک کنید.

سلمان از جا برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا، آنان که تو برایشان گواهی و آنان بر مردم، آن کسانی که خدا ایشان را برگزیده و بر آنان حرج و سختی در دین نهاده و از ملت پدر شما ابراهیم اند، کیانند؟

پیامبر فرمود: مقصود از ایشان در این امت، سیزده نفر خاصّ اند، نه دیگران.

سلمان عرض کرد: ای رسول خدا، آنان را برای ما معرفی کن! فرمود: من و برادرم علی و یازده تن فرزندان من.

عرض کردند: به خدا آری!

فرمود: شما را به خدا می‌دانید که رسول خدا در آخرین خطبه خود که دیگر بعد از آن خطبه، نخواهند، فرمود: ای مردم، به راستی من در میان شما دو ثقل به جا می‌گذارم: کتاب خدا و عترت خودم (اهل بیت)؛ به آنها تمسک جوید تا هرگز گمراه نشوید؛ زیرا لطیف خیر به من خبر داده و عهد نموده است که هرگز از هم جدا نشوند تا بر سر حوض [مکان مخصوص چهارده معصوم علیهم‌السلام در بهشت در جوار خداوند] که بر من در آیند. عمر بن خطاب خشم‌آلود به پا خاست و عرض کرد: ای رسول خدا، همه اهل بیت تو؟!

فرمود: نه، فقط اوصیای من که اولشان برادرم، وزیرم، وارثم و خلیفهام در امت من و ولی هر زن و مرد مؤمنی بعد از من است. او اول آنان است. سپس فرمودند: فرزندانم حسن، سپس فرزندانم حسین، سپس نه تن از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری، تا بر حوض بر من وارد شوند. اینان شهدای خدا باشند در زمینش و حجتهای او بر خلقش، و خزان علم او و معادن حکمتش. هر کس اطاعت آنان کند، اطاعت خدا کرده و هر که مخالفت ایشان نماید، مخالفت خدای عزوجل کرده است.

همه گفتند: گواهییم که این گفته رسول خداست. سپس بقیه سؤالات در حضور علی علیه‌السلام مطرح شد، آن حضرت چیزی را وا نگذاشت و همه را با قید سوگند از آنان پرسید و تا آخر از آنان اعتراف گرفت و آنچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌درباب اوصیای خویش فرموده بود، همه را تصدیق کردند و شهادت دادند که درست است.^۱

علم قرآن

سلیم بن قیس هلالی گوید: از حضرت علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد، جز آن که خداوند، آن را بر من املا کرد. من آن را به خط خود نوشتم و [تمام علوم و انواع آیات قرآن] را به من آموخت و برایم دعا کرد که خدای عزوجل، فهم و حفظ آن را به من بیاموزد.

من هیچ آیه‌ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و هر علمی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به من املا کرد و هر چه را که خدای عزوجل به او آموخته بود، از حلال و حرام، امر و نهی و طاعت و معصیت، پیامبر خدا همه را به من آموخت و من همه را نوشتم و از یاد نبردم، و به حفظ سپردم، و یک حرف از آن را فراموش نکردم. سپس دستش را بر سینه‌ام نهاد و از خدای عزوجل خواست که دلم را از علم و فهم و حکمت و نور، سرشار سازد، نه چیزی از آن را فراموش کردم و نه چیزی را ننوشته از قلم انداختم.

عرض کردم: ای رسول خدا، آیا می ترسی که من پس از این فراموش کنم؟

فرمود: نه از فراموشی تو ترسی دارم، و نه از نادانی تو می ترسم؛ زیرا پروردگارم جل جلاله به من خبر داده که دعای مرا درباره تو و شرکای تو که بعد از تو خواهند آمد، به اجابت رسانده است.

پرسیدم: ای رسول خدا، شریکانم بعد از من کیانند؟

فرمود: آنان که خدای عزوجل، ایشان را قرین خود و همراه من ساخته و گفته است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ

۱. در متن حدیث، جزئیات انواع آیات، ذکر شده است. برای اختصار و ساده نویسی، عبارت را مختصر تغییر دادیم.

منکم.»^۱

گفتم: ای رسول خدا، اینان کیانند؟

فرمود: جانشینان من اند، تا آن گاه که بر سر حوض بر من وارد شوند. همه آنان هدایتگرند. هر که ایشان را یاری کرده و زیان نرساند، هدایت شده است. آنان با قرآن اند، و قرآن با آنان. قرآن از آنان جدا نشود، و آنان نیز از قرآن جدا نشوند. تنها به سبب ایشان است که امت یاری شوند، و تنها به برکت ایشان، به امتم باران رسد، و فقط به سبب وجود آنان، بلاها دفع شود و دعایشان مستجاب گردد.

گفتم: ای رسول خدا، نامشان را برای من بگویید.^۲

فرمود: این پسر - دست بر سر حسن گذاشت - سپس این پسر - دستش را بر سر حسین گذاشت - سپس پسر او که علی نام دارد و در زندگی تو زاییده شود؛ سلام مرا به او برسان. سپس... تا دوازده نفر، آنان را کامل کردند.

عرض کردم: پدر و مادرم قربانت، یک یک آنان را برایم نام ببر. پیامبر، آنان را یک به یک نام برد و فرمود: ای برادرم که از قبیله بنی هلال هستی! به خدا، مهدی این امت در میان این امامان است، همان که زمین را از عدل و داد پر سازد، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. به خدا سوگند، من کسانی را می شناسم که میان رکن و مقام با او بیعت کنند، و نام و قبیله هایشان را می دانم.^۳

۶۲

گل سوره های انتظار

۱. نساء / ۵۹.

۲. از آن جا که رسول خدا صلی الله علیه وآله، قبلاً امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی فرموده اند، لذا در این جا امام حسن و امامان پس از ایشان علیهم السلام را نام می برد.

۳. کمال الدین و تمام النعمة / صص ۲۸۴ و ۲۸۵.

قلب عالم (۱)

(توضیحی مختصر درباره هاشم بن حکم)

هاشم بن حکم از خواص اصحاب حضرت صادق علیه السلام بود. در کوفه متولد شد و در واسط رشد کرد و سپس به بغداد منتقل شد. وی به تجارت پارچه اشتغال داشت. پیش از هدایت به دین حق، علوم رایج زمان را فرا گرفته بود و پس از این که عمویش او را به محضر امام زمانش، حضرت صادق صلوات الله علیه برد، هاشم در آن مجلس مبارک توبه کرد و هدایت الهی را پذیرفت. از آن پس، تمام نیروی خود را برای دفاع از تشیع و پاسخ‌گویی استدلالی به مخالفان به کار گرفت.

آوازه مناظرات او تا آنجا پیچیده بود که دانشمندان مشهور - گرچه او را ندیده بودند - وقتی در مناظره‌ای شکست می‌خوردند، از روش مناظره می‌فهمیدند که هاشم با آنان سخن گفته است.

هاشم حدود سی کتاب نوشته که نقد و بررسی نظریه‌ها و مکاتب مختلف آن روز و نیز کتابهایی در عقاید (مانند توحید، امامت، جبر و قدر، معرفت و استطاعت) در زمره آنهاست.

بزرگانی مانند محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمان از او روایت کرده‌اند.

در مجلس مشهوری که مرد شامی به خدمت امام صادق صلوات الله علیه رسید و می‌خواست در موضوعاتی مناظره کند، حضرتش موضوعات مورد نظر شامی را بین افرادی از اصحابش تقسیم فرمود. از جمله: در علوم قرآن با حمران بن أعین، در علم عربیت با ابان بن تغلب، در کلام الهی با مؤمن الطاق، در جبر و اختیار با حمزه طیار، در توحید با هاشم بن سالم و سرانجام در امامت با هاشم بن حکم گفت و گو کرد و در برابر استدلالهای تمام

آنان مغلوب شد. پس از آن، به نعمت تشیع، توفیق هدایت یافت و امام صادق علیه السلام، او را برای فرا گرفتن تعالیم دینی به هشام بن حکم معرفی کرد؛ به طوری که تا دیر زمانی پس از شهادت امام صادق صلوات الله علیه، آن مرد شامی تحت تربیت و تعلیم هشام بن حکم بود.

ائمه اطهار صلوات الله عليهم درباره هشام بسیار سخن گفتند و در حق او، بسیار دعای خیر کردند. از جمله:
- امام صادق صلوات الله علیه درباره او فرمود: یاور ما به قلب و زبان و دست خود.

همچنین فرمود: مراقب و نگهبان حق ما، مؤید صدق ما و نابودکننده باطل و دشمنان ما.

- امام کاظم علیه السلام به علی بن یقطين فرمود که، خریدهای حضرتش را با نظارت هشام انجام دهد.

- امام رضا صلوات الله علیه درباره او فرمود: بنده ای خیرخواه، که مورد حسد اطرافیانش قرار گرفت.

- امام جواد صلوات الله علیه فرمود: او مدافع خوب ولایت بود.

یحیی برمکی با نظارت هارون مجلسی تشکیل داد. در این مجلس، هشام بن حکم، بطلان نظریحیی برمکی در امر امامت را روشن کرد. پس از این مجلس، هارون امر کرد که هشام را دستگیر کنند. هشام فراری شد و پس از دو ماه در گذشت.

در برابر این نسبتهای دروغین ایستاده، کلمات نورانی و ارزشمند امام موسی کاظم صلوات الله علیه به هشام بن حکم در مورد حقیقت عقل و نشانه های آن، به خوبی تقرّب او به امامان حق را نشان می دهد.^۱

۱. بهترین منبع موجود درباره ایشان، تحقیق جامع مرحوم سید احمد صفایی است که ذیل عنوان هشام بن حکم در سال ۱۳۴۲ توسط دانشگاه تهران چاپ شده و

متن حدیث هشام بن حکم در گفتار آینده نقل می شود.

قلب عالم (۲)

(مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید)^۱

یونس بن یعقوب می گوید: تعدادی از اصحاب مانند حمران بن اعین، مؤمن الطاق، هشام بن سالم، طیار و جمعی دیگر از اصحاب، حضور امام صادق علیه السلام گرد آمده بودند؛ از جمله هشام بن حکم که در میان آنان جوانی بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: ای هشام! هشام گفت: لَبَّيْكَ يَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ.

فرمود: به من نمی گویی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او پرسش کردی؟

هشام گفت: قربانت گردم ای فرزند رسول خدا، من حضور شما را بزرگ می دانم و از شما خجالت می کشم و زبانم در حضور شما باز نمی شود.

امام فرمود: وقتی شما را به امری دستور دادم، به جا آورید.

هشام گفت: به من خبر دادند عمرو بن عبید در مسجد بصره مجلس تشکیل داده است و این خبر بر من گران آمد. رفتم تا او را ببینم. روز جمعه وارد بصره شدم و به مسجد بصره رفتم. دیدم مجلسی بزرگ تشکیل شده است و عمرو بن عبید که با حوله سیاه رنگ مویی، ازاری بسته و حوله دیگری به دوش انداخته، در آن میان نشسته است و مردم از او پرسش می کنند. از میان مردم راهی

این گفتار مختصر نیز با استفاده از آن کتاب ارزشمند نگارش شده است.

۱. از بزرگان مکتب معتزله در بصره بود که تاریخ نویسان مکتب خلفا، او را به عنوان یکی از بزرگان خود ستوده اند.

باز کردم و جایی به من دادند و در صف آخر آن جماعت، بر دو
زانو نشستم. سپس گفتم: ای عالم، من مردی غریبم. آیا اجازه
می دهی از تو مسأله‌ای بپرسم؟
گفت: آری!

به او گفتم: شما چشم دارید؟

گفت: پسر جان، این چه سؤالی است؟ چیزی را که می بینی،
چگونه در مورد آن می پرسی؟
گفتم: سؤال من همین است.

گفت: پسر جان، بپرس؛ اگر چه پرسش تو احمقانه باشد.

گفتم: به شرط آن که جواب مرا بدهی.

به من گفت: بپرس!

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: آری!

گفتم: با آن چه می بینی؟

گفت: رنگها و اشخاص را.

گفتم: آیا بینی داری؟

گفت: آری!

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: با آن بوها را استشمام می کنم.

گفتم: آیا زبان داری؟

گفت: آری!

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: با آن سخن می گویم.

گفتم: آیا گوش داری؟

گفت: آری!

گفتم: با آن چه می کنی؟

گفت: صداها را می شنوم.

گفتم: آیا دست هم داری؟

گفت: آری!

گفتم: با آن چه می‌کنی؟

گفت: از خود دفاع می‌کنم و زیر و نرم را با آنها تشخیص

می‌دهم.

گفتم: آیا دو پا داری؟

گفت: آری!

گفتم: با آنها چه می‌کنی؟

گفت: از جایی به جای دیگر می‌روم.

گفتم: آیا دهان داری؟

گفت: آری!

گفتم: با آن چه می‌کنی؟

گفت: مزهٔ طعامهای مختلف را می‌چشم.

گفتم: آیا قلب داری؟

گفت: آری!

گفتم: با آن چه می‌کنی؟

گفت: آنچه از این اعضا می‌فهمم، به وسیلهٔ آنها از هم جدا

می‌کنم و درک می‌کنم.

گفتم: آیا این اعضا، تو را از قلب بی‌نیاز نمی‌کند؟

گفت: نه!

گفتم: چرا چنین است؟ با این که همهٔ این اعضا درست و

سالمند؟

گفت: پسر جان، اعضای من، هر وقت در چیزی شک کنند که

او را ببینند، یا ببینند یا بچشند، آن گاه به قلب گزارش می‌دهند و

این قلب است که یقین آورد و شک را از میان بردارد.

گفتم: خدای عزوجل قلب را برای رفع شک دریافت اعضا

خلق کرد؟

گفت: آری!

گفتم: باید قلب باشد؛ وگرنه اعضا به یقین نمی‌رسند؟

گفت: آری!

گفتم: ای ابا مروان، خدا اعضای تن تو را بی‌امام و پیشوایی که درست را تمیز دهد و شک را از میان بردارد، رها نکرده است؛ اما همه این خلق جهان را در حیرت و تردید و اختلاف خود گذاشته و امامی بر آنها نگماشته که حق را به آنان برساند و شک و سرگردانی‌شان را بزداید؟! در حالی که برای شخص تو و اعضای تن تو، امامی (قلب) آفریده که تردید و سرگردانی تو را بر طرف کند؟

(با این سخن، عمرو بن عبید) خاموش شد و چیزی با من نگفت.

پس از این گفت و گو، عمرو بن عبید رو به من کرد و گفت: تو

هشامی؟

گفتم: نه!

گفت: با او همنشینی؟

گفتم: نه!

گفت: پس تو از کجا آمده‌ای؟

گفتم: اهل کوفه‌ام.

۶۸

گل‌سوره‌های انتظار

۱. باید دانست که در بصره، برخلاف کوفه، شیعه در اقلیت بود. این پاسخ هشام، به دلیل تقیه او و برای حفظ جان خود و دیگر شیعیان - به ویژه حفظ جان حضرت صادق صلوات الله علیه - صورت می‌گرفت. سکوت امام صادق علیه السلام در برابر این نوع پاسخ دادن هشام، تأییدی از ناحیه آن حضرت بر این تقیه بود. این نکته را باید افزود؛ گرچه اهل سنت در آن زمان اغلب با عمرو بن عبید و نظرات انحرافی او مخالف بودند؛ اما شأن او را به عنوان دانشمندی غیر قابل اعتراض حفظ می‌کردند تا در برابر حقایق نورانی اهل بیت علیهم السلام از او استفاده کنند. علامه مجلسی در شرح این جمله از حدیث نوشته است: هشام بن حکم این جمله را به دلیل مصلحتی، به صورت توریه بیان کرده است و شاید منظور او از کلمه لا این باشد که: لا أخبرک به؛ تو را از این مطلب آگاه نمی‌کنم. (مرآة العقول، ج ۲ / ص ۲۶۸).

گفت: پس خود او هستی.

سپس مرا نزد خود برد و در جای خود نشاند و تا زمانی که من نشسته بودم، دیگر سخنی نگفت تا من برخاستم.

(پس از این که هشام بن حکم، این مناظره را گزارش کرد) امام صادق علیه السلام تبسم کردند و فرمودند:

ای هشام، چه کسی این درس را به تو آموخته بود؟

گفتم: ای فرزند رسول خدا، این گونه بر زبانم آمد.

فرمود: ای هشام، به خدا این [استدلال] در صحف ابراهیم و موسیٰ علیهما السلام نوشته شده است.^۱

گفتار شیخ صدوق (ره) دربارهٔ مناظرهٔ هشام بن حکم

شیخ صدوق گوید: ما می‌گوییم: باقی ماندن عالم بر مصلحت خود، نیازمند به امام است. در تأیید این سخن می‌گوییم: خدای عزوجل، هیچ قومی را عذاب نکرد؛ مگر آن که پیغمبر خود را از میان آنان بیرون برد، چنان که در داستان حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید:

تا زمانی که امر ما آمد و تنور جوشش کرد، گفتیم از هر جفتی، دو تا در کشتی حمل کن و خانواده‌ات را نیز همراه ببر؛ مگر کسانی از آنان که پیش از آن دربارهٔ ایشان سخنی رفته است.^۲

خدای عزوجل به نوح علیه السلام دستور داد که همراه با مؤمنان، از مردم نافرمان کناره گیرد و با آنان همراه نباشد. و خدای عزوجل فرمود:

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمه / صص ۲۰۷-۲۰۹. باید دانست که ثقة الاسلام کلینی قدس سره الشریف نیز این حدیث را با سندی دیگر در کتاب کافی، ج ۱ / صص ۱۶۹-۱۷۱، باب الاضطرار الی الحجّة نقل کرده است.

۲. هود / ۴۰.

درباره آنان که ستم کردند، با من سخن مگو، به راستی که
ایشان غرق شدگانند.^۱

همچنین خدای عزوجل در داستان لوط علیه السلام چنین
فرموده است:

خاندانت را در پاسی از شب، بیرون بر و هیچ کدام توجه
بدان شهر نکنید و روی برنگردانید؛ جز همسرت که به او
رسد، آنچه به آنان رسیده باشد.^۲

خدای عزوجل به او هم دستور خروج از میان آنان داد، پیش از
آن که عذاب بر ایشان نازل شود؛ زیرا ممکن نبود تا زمانی که
پیامبرشان حضرت لوط در میان آنان است، خدای عزوجل عذاب
بر ایشان فرستد.

همچنین خدای عزوجل، هر امتی را خواست هلاک کند، به
پیغمبر آنان دستور داد که از میانشان بیرون رود و از آنان کناره
گیرد؛ چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام تهدید قوم
خود، به آنان فرمود:

از شما و آنچه غیر خدا می خوانید، کناره می گیرم و
پروردگار خود را می خوانم؛ امید است به خواندن
پروردگار خود، شقی و بی میل نباشم.^۳

آن گاه زمانی که از آنان و آنچه غیر خدا پرستش می کردند،
کناره گرفت، خدای بزرگ آنان را که او را آزار کردند و رنج دادند و
در آتش انداختند، هلاک کرد و در زمره فرومایگان قرار داد و او را
همراه با لوط علیه السلام نجات داد؛ چنان که فرمود:

او و لوط را نجات دادیم [و فرستادیم] به سرزمینی که برای
جهانیان مبارک گردانیدیم.^۴

و خدای عزوجل به پیغمبر خود، محمد صلی الله علیه و آله

۱. هود / ۳۷.

۲. همان / ۸۱.

۳. مریم / ۴۸.

۴. انبیاء / ۷۱.

می فرماید:

تا زمانی که تو در میان آنان باشی، چنان نیست که خدا عذابشان کند.^۱

در اخبار صحیح از امامان ما روایت شده که هر کس در خواب ببیند رسول خدا صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه علیهم السلام داخل شهری یا روستایی شدند، تعبیرش آن است که این ورود، برای اهل آن شهر، یا به معنای امان است از آنچه می ترسند، یا بشارتی است برای این که به آنچه خوش دارند و امیدوارند، می رسند.

از سوی دیگر، در حدیث هشام با عمرو بن عبید، دلیلی است بر این که مردم از امام غایب علیه السلام در زمان غیبت بهره می برند؛ زیرا قلب به معنای روح لطیفی است که خدای عزوجل در عضو گوشتی صنوبری شکل قرار داده و از همه اعضای بدن غایب است؛ نه به چشم دیده، نه با بینی بوئیده، نه با دهان چشیده و نه با دست لمس شود و با این که قلب از همه این اعضا غایب است، مدیر آنهاست و از پس پرده غیبت، بقا و صلاح همه این اعضا در اختیار اوست، به گونه ای که اگر قلب نباشد، کار اعضا فاسد گردد و استوار نماند. پس احتیاج به قلب برای این است که اعضای بدن با صلاح و درستی محفوظ بماند؛ همچنان که احتیاج به امام برای این است که تمام جهان با صلاح و درستی برقرار بماند، و لا قوة الا بالله. همچنین چنانچه موقعیت قلب نسبت به بدن، بر اساس این خبر دانسته می شود، موقعیت و مکان حجّت غایب علیه السلام نیز بر جهان هم بر اساس خبر روشن می شود؛ یعنی اخبار حاکی از این که آن حضرت از مکه ظهور می کند.

باید دانست که مقصود ما قلب به معنای پاره گوشت درون جگر نیست؛ بلکه مقصود ما، آن جوهر لطیفی است که خدای

عزوجلّ در این پاره گوشت نهاده که نه به چشم دیده شود، نه لمس می شود و نه می توان آن را چشید. وجود آن درک نمی شود جز به سبب علم به آن؛ زیرا قوه تشخیص و استواری کار و تدبیر اعضای ما به همین جوهر لطیف دل است که بر همه اعضا حجّت است.

تا زمانی که قلب باقی است، تکلیف متوجه اعضای بدن است و چون این جوهر لطیف نابود شود، تدبیر اعضای بدن فاسد گردد و همه از کار بمانند و تکلیف از آنها ساقط شود.

بنابراین همچنان که خدای عزوجلّ این لطیفه نهان از حس را حجّت بر جوارح و اعضا قرار داده است، امام غایب از حس و دیده مردم را نیز حجّت بر آنان معین نموده که به برکت او، عذابها را از مردم بر طرف سازد و به یمن او، به آنها روزی دهد و به سبب او باران بر آنها بیارد و لاقوة الا بالله^۱.

حَدِيثِ اتِّصَالِ وَصِيَّتِ

● حجت های الهی (۱)

امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

آدم به هاییل و قایل فرمان داد که هر کدام یک قربانی به پیشگاه الهی عرضه کنند. هاییل گوسفنددار و قایل کشاورز بود. هاییل یک قوچ به قربانگاه آورد و قایل یک دسته محصول غیر مرغوب. قوچ هاییل از بهترین گوسفندانش انتخاب شده بود و دسته زراعت قایل پاک و خوب نبود. قربانی هاییل قبول شد و از قایل قبول نشد و این است سخن خدای عزوجلّ:

برای آنان داستان دو فرزند آدم را بخوان، آن گاه که قربانی

پیش آوردند، از یکی قبول شد و از دیگری قبول نشد.^۲

۱. کمال الدین و تمام النعمة / صص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۲. مائده / ۱۲۷.

و نشانه قبولی قربانی این بود که آتش آن را می خورد. قایل
برای آتش، خانه‌ای ساخت. او اول کسی است که آتشکده ساخت
و گفت: من این آتش را می پرستم تا قربانی ام را بپذیرد. سپس
دشمن خدا، ابلیس، به قایل گفت:

قربانی هاییل قبول شد؛ اما قربانی تو قبول نشد. اگر او را زنده
گذاری، فرزندان او آورد که به فرزندان تو افتخار کنند. در نتیجه
قایل او را کشت.

چون نزد آدم علیه السلام بازگشت، حضرت آدم از او پرسید:
ای قایل، هاییل کجاست؟

گفت: من نمی دانم؛ مرا نفرستاده بودی که او را نگهداری کنم.
آدم به جست و جوی او رفت و دید که کشته شده است.

فرمود: لعنت باد بر تو ای زمین که خون هاییل را پذیرفتی!

آدم چهل شب بر هاییل گریست و سپس از خدای خود
خواست به جای هاییل، پسری به او عطا کند. پس از مدتی پسری
برای او متولد شد که او را هبة الله نامید؛ زیرا خدای عزوجل وی را
به آدم علیه السلام بخشیده بود و آدم او را بسیار دوست می داشت.
چون دوره نبوت آدم علیه السلام به پایان رسید و عمرش تمام
شد، خدای تعالی، به او وحی کرد که: ای آدم، نبوت تو گذشت و
عمرت به پایان رسید. اکنون علمی که نزد توست، با ایمان و اسم
اکبر و میراث علم و آثار نبوت^۱ باید در فرزندان آینده تو باقی
بماند، آنها را به سرت هبة الله بسپار؛ زیرا من هرگز علم و ایمان و
اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را از خاندان آینده تو تا روز
قیامت قطع نمی کنم و زمین را وانگذارم؛ مگر آن که در آن، عالمی
به علم موهبتی الهی باشد که دین من به وسیله او شناخته و راه
طاعت من به سبب او فهمیده شود و وسیله نجات کسانی باشد که

۱. اشاره به بعضی از امانتهای الهی که فقط به پیامبران و امامان علیهم السلام
می رسد و ما از جزئیات آن خبری نداریم.

میان تو و نوح علیه السلام به دنیا آیند.

آدم علیه السلام حضرت نوح را یادآور شد و فرمود: خدای تعالی پیغمبری می فرستد که نامش نوح است. او به سوی خدای عزوجل دعوت می کند و او را دروغگو می خوانند، و خدا همه آنان را با توفان نابود می کند.

میان آدم و نوح علیهما السلام ده نسل فاصله بود که همه پیغمبران خدا بودند. آدم به هبة الله وصیت کرد که هر کدام از شما نوح را دید، باید به او ایمان آورد، پیرو او باشد و او را تصدیق کند، که در این صورت، از غرق شدن نجات می یابد.

سپس چون آدم علیه السلام به بستر بیماری افتاد و در آستانه رحلت قرار گرفت، هبة الله را خواست و به او گفت: اگر جبرئیل یا هر یک از فرشتگان را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان و بگو: ای جبرئیل، پدرم یک هدیه از میوه های بهشت از تو خواسته است.

هبة الله این پیغام را به جبرئیل رساند. جبرئیل به او فرمود: پدرت در گذشته است و من آمده ام تا بر او نماز بخوانم؛ بازگردد. هبة الله بازگشت و دید پدرش از دنیا رفته است. جبرئیل به هبة الله تعلیم داد که چگونه پدر را غسل دهد و او نیز بدان گونه او را غسل داد. چون وقت نماز بر پدرش رسید، هبة الله به جبرئیل گفت: ای جبرئیل، پیش برو، بایست و بر آدم نماز بخوان!

جبرئیل به او فرمود: ای هبة الله، به راستی خدا به ما دستور داد که در بهشت بر پدرت آدم سجده کنیم. از این رو، ما حق نداریم بر هیچ کدام از فرزندانش مقدم باشیم.

هبة الله پیش ایستاد و بر آدم نماز خواند؛ در حالی که جبرئیل با گروهی از فرشتگان پشت سرش بودند و به او اقتدا کرده بودند. هبة الله به امر جبرئیل بر پدر سی تکبیر گفت. بعدها، در شرایع پس از آن، به امر الهی بیست و پنج تکبیر برداشته شد و روش

معمول میان ما امروز آن است که به پنج تکبیر اکتفا شود. پس از آن که هبة الله آدم را دفن کرد، قایل، نزد او آمد و گفت: من دیدم که پدرم آدم، علمش را مخصوص تو کرد و به من نداد. این همان علمی بود که هابیل برادرت با آن دعا کرد و قربانی اش پذیرفته شد. من او را کشتم تا برای او فرزندی نشود که بر فرزندان من افتخار کنند و بگویند: ما فرزندان آن کسی هستیم که قربانی اش قبول شد و شما فرزندان آن کسی هستید که قربانی اش پذیرفته نشد. اگر تو، از آن علمی که پدرت به تو اختصاص داده، چیزی اظهار کنی، من تو را می کشم؛ چنان که برادرت هابیل را کشتم.

● حجت‌های الهی (۲)

هبة الله و فرزندان و خاندان او تا در این جهان زنده بودند، ایمان، علم، اسم اکبر، میراث علم و آثار نبوت را که در دست داشتند، همه را پنهان کردند تا زمانی که حضرت نوح علیه السلام مبعوث شد. آن حضرت وصیت هبة الله را اظهار کرد. چون در وصیتنامه آدم علیه السلام نگاه کردند و دریافتند که پدرشان آدم به نوح بشارت داده است، به او ایمان آوردند، پیرو او شدند و او را تصدیق کردند.

آدم علیه السلام به هبة الله سفارش کرده بود که ابتدای هر سال این وصیت را مرور کند و به یاد آورد و آن روز را عید بگیرد. بعثت نوح علیه السلام و زمانی را که در آن ظهور می کند، به یاد آورند. و همین گونه در مورد وصیت هر پیغمبری جریان یافت تا آن که خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد.^۱ نوح علیه السلام را به همان علم می شناختند که نزد ایشان بود. و این است کلام خدای عزوجل که فرمود:

۱. یکی از مبانی عید گرفتن روز غدیر، همین است که این سنت، از ابتدای خلقت تاکنون ادامه داشته است، چنان که در قسمتهای بعدی همین حدیث خواهیم دید.

به تحقیق نوح را به سوی قومش فرستادیم.^۱

پیغمبرانی که از فاصلهٔ آدم تا نوح علیه السّلام بودند، پنهان بودند و آشکار، و از این رو، نام آنان در قرآن پنهان شده است و چنان که دربارهٔ پیغمبران آشکار تصریح شده دربارهٔ آنان تصریح نشده است و این است گفتار خدای عزّوجلّ:

پیغمبرانی که از پیش داستان آنان را گفتیم و پیغمبرانی که داستان آنان را برای تو نگفتیم.^۲

یعنی نام آنان را نبردیم که پنهان بودند، چنان که نام پیغمبرانی که آشکار بودند، ذکر کردیم.

نوح علیه السّلام در میان قوم خود، ۹۵۰ سال ماند. هیچ کس با او در نبوّتش شرکت نداشت؛ ولی او نزد مردمی رفته بود که وجود پیامبران حدّ فاصل میان آدم و نوح را دروغ می دانستند؛ و این است قول خدای تبارک و تعالی:

قوم نوح، فرستادگان الهی را دروغگو پنداشتند.^۳

یعنی رسولان الهی را که بین حضرت آدم و حضرت نوح علیهما السّلام بودند، دروغگو دانستند، تا آخرین کلام الهی که می فرماید:

به راستی پروردگار تو، هم اوست عزیز و مهربان.^۴

پس از آن که دورهٔ نبوّت نوح به پایان رسید و عمرش تمام شد، خدا به او وحی فرمود: ای نوح، به راستی که نبوّتت به پایان رسید و عمرت تمام شد. پس آن علمی که نزد توست، با ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوّت، باید در نسل تو باقی بماند. آنها را به سام بسپار، من آنها را از خاندان پیغمبرانی که میان تو و آدم بودند، قطع نکردم و زمین را وا نگذارم بدون عالمی (به علم موهبتی الهی) که به وسیلهٔ او دینم دانسته شود و راه طاعتم

۲. نساء / ۱۶۴.

۱. هود / ۲۵ و مؤمنون / ۲۳.

۴. شعراء / ۱۲۲.

۳. بقره / ۱۰۵.

شناخته گردد، تا وسیله نجات کسانی باشد که در میانه رحلت پیغمبری تا بعثت پیغمبری دیگر به دنیا می آیند.

انبیای بین نوح تا هود، برخی پنهان بودند و برخی آشکار. نوح علیه السلام فرموده بود که خدای تبارک و تعالی پیغمبری مبعوث کند که نامش هود است. او قوم خود را به سوی خدای عزوجل دعوت می کند و آنان نیز تکذیبش می کنند، و به راستی خدای عزوجل آنان را به وسیله باد هلاک کند. هر کدام از شما او را درک کرد، باید به او ایمان آورد و پیرو او باشد؛ تا خدای تبارک و تعالی او را از عذاب باد نجات بخشد.

نوح به فرزندش سام دستور داد ابتدای هر سال این وصیتنامه را به یاد آورده، آن روز را عید بگیرند و بعثت هود را یاد آور شوند، و زمانی که ظهور می کند، در نظر آورند.

۷۷

● حجت‌های الهی (۳)

چون خداوند تبارک و تعالی هود را مبعوث کرد، فرزندان نوح علیه السلام به آنچه نزد آنان بود، نگریستند؛ یعنی علم و ایمان و میراث علم و اسم اکبر و آثار علم نبوت؛ و دانستند که هود علیه السلام پیغمبر است و پدرشان نوح علیه السلام، به وجود او بشارت داده است. پس به او ایمان آوردند. او را تصدیق کردند و پیرو او شدند، و به وسیله او از عذاب باد نجات یافتند. و این است سخن خدای عزوجل که:

به سوی عاد برادرشان هود را فرستادیم.^۱

و همین است سخن الهی:

قوم عاد، پیغمبران مرسل را دروغگو پنداشتند؛ چون برادرشان هود به آنان گفت: آیا تقوا پیشه نمی کنید.^۲

۱. اعراف / ۶۵.

۲. شعراء / ۱۲۳.

و خدای عزوجل فرمود:

ابراهیم، پسرانش را بدان وصیت کرد و یعقوب [نیز چنین کرد].^۱

و خدای تعالی فرمود:

به او اسحاق و یعقوب دادیم و همه را هدایت کردیم [تا امامت را در خاندانش قرار دهیم].^۲ و نوح را هم پیش از آن هدایت کردیم^۳ تا آن را در خاندانش بگذاریم.^۴

نسل خاندان پیغمبرانی که پیش از حضرت ابراهیم بودند، به او ایمان آوردند. میان هود و ابراهیم، ده پیغمبر بود و این است گفته خدای عزوجل:

قوم لوط دور از شما نیستند.^۵

و گفته خدای عزوجل که فرمود:

لوط به ابراهیم ایمان آورد و گفت من به سوی پروردگارم هجرت کنم.^۶

و ابراهیم گفت:

من به سوی خدای خودم می‌روم و به زودی او مرا هدایت می‌کند.^۷

و خدای عزوجل فرمود:

زمانی که ابراهیم به قومش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا کنید، این برای شما بهتر است...^۸

میان هر پیغمبری تا پیغمبر دیگر، ده یا نه یا هشت نسل بود که همه پیغمبر بودند. برای هر پیغمبری، همان جریان نوح، آدم، هود، صالح، شعیب و ابراهیم علیهم‌السلام پیش آمد تا این که به

۱. بقره / ۱۳۲.

۲، ۳ و ۴. انعام / ۸۴. این توضیح را حضرت باقر علیه‌السلام بیان فرموده‌اند.

۵. هود / ۸۹.

۶. عنکبوت / ۲۶.

۷. صافات / ۹۸.

۸. عنکبوت / ۱۶.

یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السّلام رسید. سپس نبوت از یوسف به نوادگان برادرانش منتقل شد تا به موسی بن عمران رسیده و میان یوسف و موسی علیهما السّلام ده پیغمبر بود. خدای عزّوجلّ، موسی و هارون علیهما السّلام را به سوی فرعون و هامان و قارون فرستاد. سپس خدای عزّوجلّ رسولانی پی در پی فرستاد. خدای تعالی می فرماید:

هر امتی که پیغمبرش می آمد، او را دروغگو می خواندند. بعضی را به دنبال بعضی هلاک گردانیدیم و آنها را به صورت داستان نقل کردیم.^۱

یعنی آنها را وسیله داستان سرایی آیندگان قرار دادیم.

بنی اسرائیل در هر روزی دو، سه و چهار نفر از پیغمبران را می کشتند تا آن که یک روز هفتاد نفر پیغمبر را کشتند و با این همه جنایت، بازار ایشان تا آخر همان روز برقرار بود!!

چون تورات، به موسی بن عمران نازل شد، به محمّد صلی الله علیه و آله بشارت داد که میان یوسف و موسی علیهما السّلام ده پیغمبر بود و وصیّ موسی بن عمران، یوشع بن نون بود. و او همان جوانمردی است که خدای تبارک و تعالی در کتاب خود خبر داده است.^۲

● حجّتهای الهی (۴)

پیغمبران گذشته علیهم السّلام همچنان به آمدن محمّد صلی الله علیه و آله بشارت می دادند و این است کلام الهی:

[یهود و نصارا] می یابند او را [یعنی صفت محمّد و نام او را] در نوشته نزد خود، در تورات و انجیل که امر به معروف و نهی از منکر می کند.^۳

۲. کهف / ۶۰.

۱. مؤمنون / ۴۴.

۳. اعراف / ۱۵۷. جملات داخل کروشه، توضیحات حضرت باقر علیه السّلام است.

و این است گفته خدای عزوجل که از عیسی بن مریم
علیه السلام نقل می کند:

بشارت دهنده به رسولی بعد از خود که نامش احمد
است.^۱

موسی و عیسی علیهما السلام به آمدن محمد صلی الله
علیه و آله بشارت دادند، چنان که انبیا علیهم السلام به آمدن
یکدیگر بشارت می دادند تا دوره نبوت محمد صلی الله علیه و آله
رسید. چون محمد صلی الله علیه و آله دوران نبوت را گذراند و عمر
شریفش به پایان رسید، خدای عزوجل به او وحی فرستاد:

ای محمد، نبوت خود را گذراندی و روزگارت به پایان رسید.
اینک آن علمی که نزد توست و ایمان، اسم اکبر، میراث علم و آثار
نبوت را به علی بن ابی طالب علیه السلام بسیار؛ زیرا من علم،
ایمان، اسم اکبر، میراث علم و آثار نبوت را از نسل فرزندان قطع
نخواهم کرد؛ چنان که از خاندان پیغمبرانی که میان تو و پدرت آدم
بود، قطع نکردم.

و این همان گفته خدای عزوجل است:

به راستی خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر
جهانیان برگزیده؛ نژادی که از همدیگر باشند. و خدا شنوا
و داناست.^۲

هر آینه به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملک
عظیم بخشیدیم.^۲

مقصود از کتاب، نبوت است و حکمت هم برای این است که
آنان حکمای پیامبران و برگزیده برگزیدگان بودند و تمامشان از
خاندانی بودند به هم پیوسته که خداوند عزوجل، نبوت و فرجام
امور و حفظ میثاق را در میان آنان نهاده، تا زمانی که عمر دنیا به

۲. آل عمران / ۳۳.

۱. صف / ۶.

۲. نساء / ۵۴.

سر آید. هم آنان اند علما و والیان امور، و تنها کسانی که برای استنباط علم و هدایت، سزاوار و شایسته‌اند.

● حجت‌های الهی (۵)

این بیان فضیلت رسولان، پیغمبران، حکما، ائمه هدی و جانشینانی است که والیان امر خدا، تنها افراد سزاوار برای استنباط علم خدا و تنها شایستگان آثار علم خدای عزوجل هستند؛ از خاندانی که به هم پیوسته‌اند، از برگزیدگانی که بعد از پیامبران، از خاندان، برادران و دودمان خانواده‌های پیامبران‌اند. هر کس به عمل آنان رفتار کند و امر ایشان را به کار بندد، به یاری آنان نجات یابد و هر کس ولایت خدا را وا نهد و اهل استنباط علم خدا را در کسانی غیر برگزیده از خاندان پیغمبران بداند، دستور خدای عزوجل را مخالفت کرده است و جاهلان و کسانی را که بدون هدایت الهی و طاعت خدا منحرف شدند، فضل خدا را در آن جا که خود خدا نهاده، قرار نداده‌اند؛ خود گمراه شدند و پیروان خود را هم گمراه کردند. آنان در روز قیامت، دلیل و حجت ندارند و حجت الهی، تنها در خاندان ابراهیم است؛ به دلیل کلام خدای عزوجل که:

حقاً به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملک عظیم بخشیدیم.^۱

پس حجت خدا پیامبران و اهل خاندان پیامبران تا روز قیامت‌اند؛ زیرا کتاب خدا بدان گویاست و وصیت الهی بر آن جریان یافته که امامت در نسل خاندانی باشد که خدای تبارک و تعالی آنان را بر مردم برتری داده و فرموده است:

در خانه‌هایی که خدا اجازه داده تا رفعت گیرد و نامش در

آنها برده شود.^۱

و آنها خانه‌های پیغمبران، رسولان، حکما (عالم به حکمت موهبتی الهی) و ائمه هدی است. این بیان رشته محکم ایمان است که هر کس پیش از شما نجات یافته، بدان وسیله نجات یافته و هر کس از ائمه هدی پیروی کند، بدان سبب نجات یابد. خدای تبارک و تعالی در کتاب خود فرموده است:

و نوح را پیش از این هدایت کردیم و از خاندانش داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون [بودند] و نیکوکاران را چنین پاداش دهم و زکریا، یحیی، عیسی و الیاس همه از شایستگان اند.* و اسماعیل، یسع، یونس و لوط، هر یک را بر جهانیان فضیلت دادیم.* و از پدرانشان و ذریه ایشان و برادرانشان، و آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم...

آنانند همان کسانی که کتاب و حکم و نبوت به ایشان دادیم. اگر اینان [مردم] بدان [به این هدایت] کافر شوند، ما بر آنان مردمی را گماشتیم که کافر نیستند.^۲

خداوند کسانی از اهل بیت او، از پدران، برادران و خاندان را گماشته که گماشتگان بر فضل اند و این است سخن خدای عزوجل که در قرآن می فرماید:

اگر امت بدان کافر باشند، ما اهل بیت تو را بر ایمان به آنچه تو را بدان فرستادیم، گماشته ایم و هرگز بدان کافر نشوند.^۳

و ایمانی را که هدف رسالت توست، ضایع نگردانیم و تو و اهل بیت تو را - پس از تو - والیان امت و رایت هدایت و اهل

۱. نور / ۳۶.

۲. انعام / ۸۴ - ۹۰.

۳. این بیان امام علیه السلام، نقل به معنای آیه شریفه (انعام / ۸۹) است با توضیح.

استنباط آن علمی ساختیم که در آن دروغ، گناه، بار سنگین و سرکشی و ریا وجود ندارد.

این است توضیح آنچه خدای عزوجل در امر این امت بعد از پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است. به راستی خدای تعالی، اهل بیت پیغمبرش را مطهر ساخته، اجر مودت را به آنان اختصاص داده و ولایت را برای آنان جاری کرده؛ ایشان را جانشینان و محبوبان خود نموده و پس از پیغمبر، محبت ایشان را در میان امت تثبیت نموده است.

ای مردم! در آنچه گفتم، اندیشه کنید و از آن عبرت بگیرید و متوجه باشید که خدای عزوجل ولایت، اطاعت، مودت، استنباط علم و حجت خود را کجا قرار داده است. فقط از او فراگیرید و تنها بدان چنگ زنید تا نجات یابید و برای شما در روز قیامت، حجت و وسیله رستگاری باشد؛ زیرا که آنان وسیله اتصال میان شما و پروردگار شمایند.

ولایت به خدای عزوجل پیوست نشود، جز به ایشان. هر کس بدان معتقد شود، بر خدای عزوجل حقی است (خداوند تعالی این حق را برای خود نهاده که) او را گرامی دارد و عذابش نکند، و هر کس بر خلاف دستور او عمل کند، بر خدا رواست که او را خوار و عذاب کند.

مهدی از ماست (۱)

سلمان فارسی گوید:

من در بستر بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله - که به همان بیماری درگذشت - خدمت آن حضرت نشسته بودم که فاطمه زهرا سلام الله علیها وارد شد. چون ضعف پدرش را دید، گریست، تا آن جا که اشکش بر گونه اش روان شد.

رسول خدا به او فرمود: ای فاطمه، برای چه گریه می کنی؟

عرض کرد: ای پیامبر خدا، برخود و فرزندانم پس از شما نگرانم.

در این حال، دو چشم رسول خدا غرق اشک شد و فرمود: ای فاطمه، مگر نمی‌دانی که ما خاندانی هستیم که خدای عزوجل برای ما آخرت را بر دنیا برگزیده است؛ در حالی که خدا مرگ در دنیا را برای تمام آفریدگان خود حتمی ساخته است. خدای تبارک و تعالی نظری به زمین انداخت و از میان تمام آفریدگانش، مرا برگزید و پیامبر قرار داد.

دوباره نظری انداخت، همسر تو را برگزید و به من وحی فرستاد که تو را به همسری او درآورم و او را ولی و وزیر خود سازم، و جانشین خودم در امتم گردانم. پدرت، بهترین پیغمبران و رسولان خداست و همسرت، بهترین اوصیاست. از خاندان من، تو اولین کسی هستی که به من ملحق می‌شود.

۸۴

گل سوره‌های انتظار

سپس بار سوم، نظری به زمین انداخت و تو و دو پسر تو را برگزید. تو سرور زنان بهشتی و دو پسر حسن و حسین، دو سرور جوانان بهشتند و فرزندان همسرت، جانشینان من تا روز قیامتند، که همه هدایت‌کننده و هدایت‌شده هستیم.

اولین وصی پس از من، برادرم علی است، سپس حسن، سپس حسین، سپس نه تن از اولاد حسین، که هم درجه من هستند. در بهشت، درجه‌ای نزدیکتر به خدا، از درجه من و درجه پدرم ابراهیم علیه السلام نیست.

دختر جانم، آیا نمی‌دانی که از جمله کرامت‌های خدا برای تو، آن است که تو را به همسری بهترین امتم، بهترین خاندانم، قدیمی‌ترین مسلمان، و بردبارترین و دانشمندترین آنان درآورده است؟

فاطمه صلوات الله علیها شاد شد و بدانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود، خرسند گردید.

مهدی از ماست (۲)

آن‌گاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: دختر جانم، همسرت منقبتها دارد:

[اَوَّل] - ایمانش به خدا و رسول خدا، پیش از هر کس دیگر است. هیچ یک از افراد امّت، در این زمینه بر او سبقت نگرفته است.

[دَوِّم] - علم او به کتاب خدای عزّوجلّ و سنّت من. کسی در امّت من نیست که همه دانش مرا بداند، جز علی علیه السّلام و خدای عزّوجلّ، به من دانشی آموخته که به هیچ کس جز من تعلیم نفرمود، و به ملائکه و رسولانش، علمی آموخته که من تمام آن را می‌دانم. هر چه را به ملائکه و رسولانش آموخته، به من دستور داده که به او (علی علیه السّلام) بیاموزم و من چنین کردم. پس در امّت من، کسی نیست که همه علم و فهم و حکمت مرا بداند، جز او (علی علیه السّلام). و تو - ای دختر جان - همسر او و مادر دو نواده من (حسن و حسین) هستی و آنان دو سبط امّت من هستند. [سَوِّم] - او امر به معروف و نهی از منکر می‌کند؛ زیرا خدای عزّوجلّ به او حکمت و معنا خطاب داده است.

دختر جانم، ما خاندانی هستیم که خدای عزّوجلّ به ما شش خصلت عطا فرموده که به هیچ یک از آنان که پیش از شما بود، نبخشیده و به هیچ یک از آیندگان هم - جز ما - ندهد:

[۱]. پیغمبر ما، سرور انبیا و مرسلین است و او پدر توست.

[۲]. وصی ما، سرور اوصیاست و او همسر توست.

[۳]. شهید ما، سرور شهیدان است و او حمزه بن عبدالمطلب،

عموی پدر توست.

فاطمه علیها السّلام پرسید: ای رسول خدا، حمزه سرور

شهیدانی است که در رکاب او کشته شدند؟

فرمود: نه، سرورِ شهیدانِ اوّلین و آخرین است، جز انبیا و اوصیا.^۱

[۴]. جعفر بن ابی طالب، صاحب دو بال است که در بهشت، با ملائکه پرواز می‌کند.

[۵]. دو فرزندت حسن و حسین، دو سبطِ اُمّت من و دو سرور جوانان اهل بهشت نیز از ما هستند.

[۶]. به حقّ آن کسی که جان من به دست اوست، مهدی این اُمّت از ماست؛ آن که زمین را پر از عدل و داد می‌سازد، چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد.

فاطمه علیها السّلام پرسید: از این افراد که نام بردید، کدام یک برترند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از من، برترین فرد اُمّت، علی است. آن گاه بعد از علی، تو و دو پسر و دو نواده‌ام، حسن و حسین، و بعد از آنان، اوصیای بعدی از فرزندان این پسرم - اشاره به حسین علیه السّلام - که مهدی از اینهاست؛ (پس از اینان) برترین افراد خاندانم، حمزه و جعفرند.

ما خاندانی هستیم که خدا برای ما، آخرت را بر دنیا برگزیده است.

مهدی از ماست (۳)

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله، نظری به فاطمه زهرا، همسر و دو پسرش علیهم السّلام انداخت و فرمود: ای سلمان، خدا را گواه می‌گیرم که من سازگارم با هر کس که با اینان سازگار باشد و در جنگم با هر کس که با اینان در جنگ باشد. به راستی که

۱. تا قبل از شهادت امام حسین علیه السّلام در کربلا، جناب حمزه ملقب به سیدالشهداء بود. متن حدیث نیز نشان می‌دهد که پس از پیامبران و امامان شهید، جناب حمزه، سیدالشهداء است.

آنان با من در بهشتند.

آن گاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، به علی صلوات الله عليه رو کرد و فرمود: برادرم، تو بعد از من می مانی و از قریش سختی می بینی. در برابر تو، دست به دست هم می دهند و بر تو ستم می کنند. اگر یارانی یافتی، با آنان جهاد کن و به کمک همراهان خود، با مخالفان بجنگ. و اگر یآوری نیافتی، صبر کن و خود را در هلاکت (کشته شدن) نینداز؛ چون تو نسبت به من، مانند هارونی نسبت به موسی، و به نیکی از هارون پیروی می کنی که قومش او را ضعیف شمردند و نزدیک بود او را بکشند.

پس در برابر ستم قریش بر تو و همدستی ای که در مقابل تو دارند، صبر کن؛ زیرا تو (و یاران) همچون هارون و پیروان او هستید و آنان به منزله گوساله (سامری) و تابعان اویند. ای علی! خدای تبارک و تعالی، از وقوع تفرقه و اختلاف در این امت خبر داده است. اگر خدا می خواست، آنان را (به جبر) بر هدایت گرد می آورد تا این که دو تن از این امت با هم اختلاف نکنند و در قسمتی از امر خدا نزاع نشود، و فرد مفضول (پایین تر) برتری فاضل (بالتر) را انکار نکند. اگر خدا می خواست در عذاب خود تعجیل می فرمود و وضع را تغییر می داد تا دروغگویی ظالم آشکار و سرنوشت حق بر همه روشن شود.

اما خدا دنیا را محلّ اعمال (کارهای اختیاری انسانها) و آخرت را محلّ استقرار قرار داده است تا کسانی را که (به اختیار خود) کار بد کرده اند، به کارهایشان جزا دهد و افرادی را که نیکی کرده اند، به خوبی پاداش دهد.

آن گاه علی علیه السلام گفت: حمد و سپاس از آن خداست. بر نعمتش شکر می کنیم و بر آزمایش او صبر می ورزیم.^۱



فصل چہارم

غیبت، انتظار، ظہور

راز نهان زیستی

آنچه از انبوه روایات درباره غیبت یا نهان زیستی امام زمان علیه السلام به دست می آید، این است که برای غیبت، دو مفهوم وجود دارد:

۱. آن حضرت در میان مردم و روی همین کره خاکی زندگی می کنند و همه مردم را می بینند؛ ولی آنان حضرت را نمی بینند.^۱
۲. گاهی مردم، امام زمان علیه السلام را می بینند؛ ولی ایشان را نمی شناسند.^۲

در این بخش، سعی بر آن است تا دورنمایی از موضوع غیبت در زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیامبران گذشته از لابه لای کتاب کمال الدین انتخاب و در این مختصر عرضه شود، تا خواننده به این مهم پی ببرد که غیبت و نهان زیستی، اختصاص به حضرت صاحب الزمان علیه السلام ندارد؛ بلکه پیشینه ای در میان پیامبران هم داشته است، و راز این که به عنوان یک سنت در آمده، این است که بستر و زمینه آزمایش را برای همگان فراهم آورده است و مهمتر از همه این که لطف نهانی پروردگار در عصر غیبت، دو چندان شامل حال مردم می شود؛ زیرا ایمان آنان تنها بر اساس احادیث معتبر رسیده از رسول گرامی اسلام و اهل بیت صلوات الله علیهم به ما رسیده است.

بی سبب نبود که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: آه، که چه قدر مشتاق دیدار برادرانم هستم!

اصحاب عرض کردند: مگر ما برادران شما نیستیم؟

آن حضرت فرمود: نه، شما اصحاب و یاران من هستید؛

۱. کتاب الغیبة / ص ۱۴۵.

۲. منتخب الاثر / ص ۳۰۱.

برادران من، آنانی هستند که با دیدن سیاهی روی سفیدی، به من ایمان می آورند.^۱

و این خود اشاره‌ای است به این مهم که مردمی که پس از حیات پیامبر اسلام می زیسته‌اند، با دیدن کلماتی از آن حضرت، حقانیت ایشان را باور کرده‌اند.

بنابراین در این دوران که از آن به دوران فتنه و آزمایش یاد می‌کنند، مراقبت فراوان باید داشت تا مبادا جزو ایمان‌باختگانی قرار گیریم که آخرت خود را به درهم یا دیناری فروخته باشند، که از دست دادن ایمان به مراتب آسانتر از به دست آوردن آن است و به دست آوردن آن، از نگهداری آن آسانتر.

ناگفته پیداست که قطعاً در این عصر، وظایفی بر عهده داریم که اگر دستورها و وظایف را آن گونه که از سوی دین و شریعت به ما رسیده است، اجرا کنیم، هیچ گاه دچار حیرت و سرگردانی نمی‌شویم؛ به ویژه، عصر غیبت برای ما به سان عصر ظهور خواهد بود و همواره جان برکف، چشم به راه ظهور منجی بزرگ، مهدی موعود **عجل الله تعالی فرجه الشریف** خواهیم بود و آن گاه که خورشید جمالش طالع شود، نه تنها در برابر آن حضرت سرافکنده نخواهیم بود؛ بلکه در این زمان، با دلی آکنده از شعف، ظهورش را انتظار می‌کشیم و با گامهای استوار، در اجرای فرامین حضرتش، مکتب امیدبخش و عدالت‌گسترش را در جهان، به عالمیان می‌نمایانیم.

🌀 غیبت: دیدن و شناختن

ابو حمزه ثمالی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت ابراهیم علیه السلام زمانی به گردش در شهرها پرداخت تا (از اوضاع و احوال مردمان) عبرت گیرد. در مسیر خود به بیابانی

گذشت و به ناگاه دید مردی ایستاده نماز می خواند. آوازش تا آسمانها بالا می رود و جامه‌ای از مو به تن دارد. ابراهیم علیه السلام نزد او نشست و از او درشگفت شد و منتظر ماند تا او نماز خود را به پایان رساند.

چون نماز او به طول انجامید، به او گفت: نمازت را مختصر کن، من با تو کاری دارم. آن مرد، نماز را کوتاه کرد و ابراهیم علیه السلام نزد او نشست.

به او فرمود: برای چه کسی نماز می خوانی؟

گفت: برای معبود ابراهیم.

فرمود: معبود ابراهیم کیست؟

گفت: آن که تو را و مرا آفریده است.

حضرت ابراهیم فرمود: وضع تو، مرا خوش آمد و من دوست دارم به خاطر خدای عزوجل با تو برادر باشم. خانه‌ات کجاست که هرگاه خواستم به دیدن تو آیم؟

آن مرد به دریا اشاره کرد و گفت: منزل پشت این آبهاست؛ ولی محل نماز من همین جاست، ان شاء الله. هر وقت خواستی، مرا این جا می بینی.

آن مرد به حضرت ابراهیم گفت: آیا با من کاری داری؟

فرمود: آری.

آن مرد گفت: چه کار داری؟

فرمود: یا تو دعا کن و من آمین گویم، یا من دعا می کنم و تو آمین بگو.

آن مرد گفت: برای چه به درگاه خدا دعا کنیم؟

ابراهیم فرمود: برای مؤمنان گنهگار.

آن مرد گفت: نه.

ابراهیم فرمود: چرا؟

گفت: چون مدت سه سال است که دعایی به درگاه خدا کردم و

تاکنون اجابتی ندیدم، و من از خدای عزوجل حیا می‌کنم که دعای دیگری کنم؛ تا این که بدانم او (دعای اوّل) مرا اجابت کرده است.

ابراهیم علیه‌السلام فرمود: برای چه دعا کردی؟

آن مرد گفت: روزی من در همین مصلاّی خود بودم، نوجوانی باهیبت که نور از پیشانی‌اش ساطع بود، از جلوی من گذشت. گیسوهای او در پشت سرش ریخته بود. آن نوجوان، یک گله گاو می‌راند که (از شدت چاقی) گویی از آنها روغن می‌چکد، و یک گله گوسفند هم می‌راند که بسیار فربه بودند؛ من از دیدار او تعجب کردم. به او گفتم: ای نوجوان، این گاو و گوسفند از کیست؟ گفت: از من.

گفتم: تو کیستی؟

گفت: اسماعیل فرزند ابراهیم که خلیل خدای رحمان است. در آن وقت به درگاه خدای عزوجل دعا کردم و خواهش کردم که خلیل خود را به من بنماید.

حضرت ابراهیم به او فرمود: من ابراهیم خلیل الرّحمان هستم و آن نوجوان پسر من است.^۱

آن گاه آن مرد گفت: حمد می‌گویم خدا را که دعوت مرا اجابت کرد. سپس هر دو گونه ابراهیم را بوسید و او را در آغوش کشید، و عرض کرد: اکنون برای دعا حاضریم. شما دعا کنید تا من آمین بگویم.

۱. نکته مهم در این حدیث، همین جمله است. حضرت ابراهیم علیه‌السلام، حجّت خدا در زمان خود بود؛ اما به دلایلی او را نمی‌شناختند و گاهی بعضی از پیروانش او را نمی‌دیدند؛ مانند همین مورد که این شخص برای دیدن آن حضرت، سه سال دعا می‌کرد. آیا این شناختن یا ندیدن، مانع از نبوت حضرت ابراهیم علیه‌السلام بود؟

بنابر روایات فراوان، معنای غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام همین است که آن حضرت را می‌بینند؛ ولی نمی‌شناسند. و این مطلب هیچ‌گاه به معنای بطلان امامت حضرتش نیست.

ابراهیم علیه السّلام برای گنهکاران از مردان و زنان مؤمن، از آن روز تا قیامت دعا کرد و آمرزش و رضای خدا را طلبید و آن مرد نیز به دعایش آمین گفت.

ابو حمزه ثمالی گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: دعای ابراهیم علیه السّلام به مؤمنان گنهکار از شیعیان ما تا روز قیامت خواهد رسید.^۱

بشارت الهی

جابر جعفی گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: زمانی بر مردم آید که امامشان از آنان غایب شود. خوشا به حال کسانی که بر امامت ما در آن زمان ثابت بمانند.^۲

کمترین ثواب آنان^۳ این باشد که خدای جلّ جلاله خطاب به آنان ندا کند:

۹۴

گل سوره های انتظار

۱. کمال الدین و تمام النعمة / صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۲. متن حدیث در این جا چنین است: فیاطوبی للثابتین علی امرنا فی ذلک الزمان این جمله را دو گونه می توان معنا کرد؛ یکی همان که در متن آمده است. معنای دیگر این که بگوییم: درخت طوبی در بهشت، برای کسانی است که بر امامت ما در آن زمان ثابت بمانند.

معنای دوم، بر مبنای حدیث امام صادق علیه السّلام است که در همین کتاب شریف (کمال الدین / ص ۳۵۸) آمده است. در این حدیث امام صادق علیه السّلام می فرماید: طوبی لمن تمسک بأمرنا فی غیبة قائمنا فلم یزغ قلبه بعد الهدایة (طوبی، متعلق به کسی است که در زمان غیبت قائم ما به امر امامت ما چنگ زند و قلب او بعد از هدایت، به کژی و ناراحتی نیفتد.) ابوبصیر پرسید: طوبی، چیست؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: طوبی درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه علی بن ابی طالب علیه السّلام است و هیچ مؤمنی نیست، مگر آن که یکی از شاخه های این درخت در خانه اوست و این است گفتار خدای عزوجل که فرمود: طوبی لهم و حسن مآب (رعد / ۲۹).

۳. دقت شود که تمام آنچه امام علیه السّلام در متن حدیث فرموده اند، کمترین ثواب است. اگر این همه، کمترین ثواب باشد، درجات بالاتر پاداش الهی برای منتظران چیست؟ و آیا این همه خبرهای صحیح الهی، کافی نیست که فضیلت انتظار ظهور را دریابیم؟

ای مردان و زنانی که مرا بندگی می‌کنید، به سرّ من ایمان آوردید و غیبت مرا تصدیق کردید. پس شما را به ثواب نیک، از جانب من بشارت باد، که شما مردان و زنان، به راستی بندگان من هستید. (کار خیر) را تنها و تنها از شما می‌پذیرم و فقط شما را عفو می‌کنم. تنها بندگانم را از باران سیراب کنم و بلا را از آنان بگردانم. و اگر شما نبودید، حتماً عذابم را بر آنان نازل می‌کردم.^۱

غیبت امام، مانند غیبت پیامبر صلی الله علیه و آله

ابوسهل نوبختی در کتاب التنبیه در پاسخ شبهات عده‌ای گوید: اگر امام معصوم روی زمین نباشد، حجّت خدا تمام نیست و دین خدا سقوط می‌کند؛ چون نگهبان ندارد. ولی اگر امام برای ترس از جان خود، به امر خدای عزّوجلّ پنهان شود، در حالی که راهی برای رسیدن به دین در میان (مردم) باشد، حجّت خدا برپاست؛ زیرا امام معصوم علیه السّلام در عالم وجود دارد و وسیله هم دارد، منتها فتاوی و امر و نهی او ظاهر نیست. و این موجب بطلان حجّت الهیه نمی‌شود؛ چنان که شبیه این مورد در تاریخ اسلام بوده است؛ مانند دو نمونه زیر:

۱. پیغمبر صلی الله علیه و آله مدتی طولانی در شعب ابی طالب پناهنده بود. در اوّل بعثت، پنهانی مردم را دعوت می‌کرد، تا امتیّت یافت و جمعیتی فراهم کرد. در همه این اوقات، پیغمبر خدا بود و پناهندگی او در شعب ابی طالب و پنهانی دعوت کردن او نسبت به بعضی از مردم، اصل دعوت نبوّتش را باطل نکرد و حجّت او را مخدوش نساخت.

۲. سپس پیغمبر در هجرت از مکه به مدینه مدتی در غار ثور پنهان شد، و زمانی در غار ماند که کسی جای او را نمی‌دانست و این موجب بطلان نبوّت او نبود. اگر چه پیغمبر در آن روزها در

۱. کمال الدین و تمام النعمة / ص ۳۳۰.

دسترس مردم نبود؛ ولی وجود داشت؛ زیرا اگر نمی بود، زمین بدون حجّت خدا بود.

همچنین ممکن است سلطان جور، امام حق را مدّت زیادی زندانی کند و مانع ملاقات مردم با او شود، و او نتواند دین را به مردم، تعلیم و احکام الهی را بیان کند؛ ولی حجّت الهی برپاست و پا برجا؛ گرچه امام معصوم بیان احکام نکند؛ زیرا خودش در عالم هست و انوار وجودش، همیشه به عالم و آدم روشنی می بخشد.

اگر پیغمبر یا امامی بیان حکم نکند، تعلیم ندهد و سخن نگوید، نبوّت، امامت و حجّیت او باطل نمی شود. ولی اگر وجودش از میان برود و حجّت بعدی روی زمین نباشد، حجّت خدا بر مردم باطل خواهد شد. همچنین جایز است امام مدّت زیادی به دلیل عدم امنیت، پنهان باشد و حجّیت او باطل نشود.

اگر گویند: وقتی امام پنهان است، تکلیف کسی که به سؤالی نیاز دارد، چیست؟ گوییم: تکلیف او همان است که در مورد وضع مسلمانان در زمان مخفی شدن پیغمبر در غار بود. اگر کسی در آن زمان می خواست مسلمان شود و از پیامبر تعلیم بگیرد، چه می کرد؟

اگر مخفی ماندن پیامبر در حکمت الهی، برای مصلحتی بجاست، برای غیبت امام علیه السّلام هم جایز است.^۱

غیبت پیامبران

غیبت هود علیه السّلام

امام صادق علیه السّلام فرمود: چون وفات حضرت نوح علیه السّلام فرا رسید، شیعه (پیروان) خود را طلبید و به آنان گفت: بدانید که پس از من، غیبتی خواهد بود که سرکشان در آن زمان غالب شوند و خدای عزّوجلّ به قائمی (قیام کننده ای) از فرزندان

۱. کمال الدین و تمام النعمة / صص ۹۰ و ۹۱.

من به شما فرج خواهد داد که نامش هود است. او خوش سیما و باوقار است و در شمائل و اخلاق، شبیه من است. خدا با ظهور او، دشمنان شما را به وسیله باد هلاک می‌کند.

آنها همیشه چشم انتظار هود بودند و انتظار ظهور او را می‌کشیدند. مدت نامشخصی انتظارشان طولانی شد و دل بیشترشان سخت شد. خدای تعالی بعد از نومیدی آنان، پیغمبرش هود را ظاهر فرمود و به گرفتاری آنان پایان داد، و دشمنانش را به وسیله بادی (سخت) که باران در پی نداشت، نابود ساخت؛ چنان که در قرآن در وصف آن باد می‌فرماید: بر هر چه گذشت، آن را خاکستر کرد،^۱ پس غیبت واقع شد تا زمانی که ظهور صالح علیه‌السلام روی داد.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون خداوند هود را مبعوث کرد، بازماندگان اولاد سام به او ایمان آوردند و دیگران گفتند: کیست که از ما نیرومندتر باشد. و به وسیله بادی بی‌حاصل هلاک شدند؟ حضرت هود بر ایشان وصیت کرد و آنان را به ظهور صالح علیه‌السلام مژده داد.^۲

غیبت صالح علیه‌السلام

زید شحام گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: حضرت صالح مدتی از میان قوم خود غیبت کرد. روزی که غایب شد، مردی کامل و خوش اندام بود، ریش انبوهی داشت و شکمی لاغر، گونه‌هایش سبک بود و در میان مردان، میانه بالا بود و قامتی متوسط داشت.

چون نزد قوم خود باز گشت، قیافه او تغییر کرده بود و آنان او را نشناختند. هنگام باز گشت او، قومش سه گروه شده بودند:

۱. الذاریات / ۴۲، ما تَدْرُ من شئٍ إِلَّا جعلَهُ كَالرَّمِيمِ.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمة / صص ۱۳۵ و ۱۳۶.

۱. منکران جدی که هرگز بر نمی‌گشتند

۲. اهل شک و تردید

۳. اهل ایمان و یقین.

حضرت صالح دعوت خود را از آن گروه که در مورد او شک داشتند، آغاز کرد و به آنان اظهار داشت که: من صالح هستم. آنان او را تکذیب کردند و دشنام دادند، و راندند و گفتند: خدا از تو بیزار باد! صالح شبیه تو نبود.

امام فرمود: حضرت صالح نزد منکران آمد، اما آنها هم سخن او را نشنیدند و به شدت از او دوری کردند. نزد گروه سوّم، یعنی اهل ایمان و یقین رفت و به آنان گفت: من صالح هستم.

گفتند: خبری به ما بگو تا شکی نداشته باشیم که تو صالح هستی؛ چون ما تردیدی نداریم که خدای تعالی آفریننده است و هر کس را به هر شکل که بخواهد، در می‌آورد. ما در میان خود، نشانه‌ی قائم را به هم خبر دادیم و بررسی کردیم تا وقتی او ظاهر شود، معلوم باشد و صحت آن به وسیله‌ی یک خبر آسمانی بر ما محقق شود.

حضرت صالح فرمود: من همان صالح هستم که شتر را برای شما آوردم. گفتند: راست گفتی؛ ما هم همین موضوع را در زمان غیبت تو، به همدیگر خبر می‌دادیم و بررسی می‌کردیم. آن شتر چه نشانه‌هایی داشت؟

گفت: یک روز او آب را می‌نوشید و یک روز شما.

گفتند: ما به خدا و آنچه از جانب او آوردی، ایمان داریم. این جاست که خداوند متعال می‌فرماید:

به درستی که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شد. و (اهل یقین) گفتند: ما به حقیقتی که صالح برای آن فرستاده شده است ایمان داریم. آنان که خود را بزرگ شمردند - یعنی اهل شک و منکران - گفتند: ما به آنچه شما ایمان

آوردید، کافر هستیم.^۱

زید شحام گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا آن روز در میان آنان عالمی بود که نشانه‌های صالح را بداند و مردم را به او راهنمایی کند.

امام فرمود: خدا عادلتر از آن است که زمین را بدون عالمی که به خدای عزوجل راهنمایی کند، واگذارد.

و چون صالح علیه السلام ظاهر شد، مؤمنان گرد او جمع شدند و همانا مثل قائم علیه السلام، مثل صالح است.^۲

غیبت یوسف علیه السلام

شیخ صدوق گوید: غیبت حضرت یوسف به مدت بیست سال طول کشید که در آن از زندگی عادی دست کشیده بود، تا آن که خدا پریشانی یعقوب را برطرف کرد و یوسف و برادران او و پدر و خانه آن حضرت را دور هم گرد آورد. از این مدت، سه روز در چاه بود و چند سال در زندان به سر برد و باقی سالها را در ملک و عزت بود. حضرت یوسف در مصر بود و یعقوب علیه السلام در فلسطین و میان آنان به اندازه‌ٔ سه روز مسافت بود، و در دوران غیبت اوضاع مختلفی داشت.

برادرانش با هم تصمیم گرفتند که او را بکشند؛ اما او را در چاه عمیقی افکندند و پس از آن، او را به بهای اندکی فروختند.

سپس گرفتاری همسر عزیز مصر برای او رخ داد و به دنبال آن، چند سال زندانی شد و پس از آن عزیز مصر بود. خدای تعالی وضع پراکنده او را به سامان آورد و تأویل خوابش را به او نشان داد. امام صادق علیه السلام فرمود: مردی بیابانی نزد حضرت یوسف علیه السلام آمد تا از او گندم بخرد. حضرت به او گندم

۱. اعراف / ۷۶ و ۷۷.

۲. کمال الدین و تمام النعمة / صص ۱۳۶ و ۱۳۷.

فروخت و چون کار خرید و فروش را به انجام رسانید، یوسف
علیه السلام به او گفت: منزلت کجاست؟ گفت: در فلان مکان.

فرمود: چون (در مسیر خود) به فلان وادی رسیدی، بایست و
فریاد کن: ای یعقوب! ای یعقوب! در این حال، مردی بزرگوار،
نیکو منظر، تنومند و خوش چهره نزد تو می آید. وقتی او را دیدی،
به او بگو من در مصر، مردی را ملاقات کردم و او به شما سلام
رسانید و می گفت که امانت تو نزد خدای عزوجل ضایع نشده
است.

امام صادق علیه السلام فرمود: اعرابی راه پیمود تا بدان محل
رسید. به غلامانش گفت: شترها را نگه دارید، سپس فریاد کرد: ای
یعقوب! ای یعقوب! مردی نابینا به سوی او آمد که بلند قامت و
نیکو منظر بود و دست به دیوار داشت و پیش می آمد.

آن مرد اعرابی گفت: یعقوب تویی؟ گفت: آری.

مرد اعرابی پیغام حضرت یوسف را به او رساند. حضرت
یعقوب علیه السلام یکباره غش کرد و به روی زمین افتاد؛ چون به
هوش آمد، فرمود:

ای اعرابی، حاجتی به خدای عزوجل داری؟

عرض کرد: آری، من مردی پولدارم و همسرم دختر عموی من
است و تاکنون فرزندی نیاورده است؛ دوست دارم دعا کنی خدا
یک پسر به من روزی کند.

یعقوب علیه السلام وضو ساخت و دو رکعت نماز خواند و به
درگاه خدای عزوجل دعا کرد. در اثر دعای حضرت یعقوب
علیه السلام، همسر مرد اعرابی فرزندی به دنیا آورد.^۱

از این جا یعقوب علیه السلام دانست که حضرت یوسف
علیه السلام نمرده و زنده است و خدای تعالی پس از دوره غیبت،

۱. در متن حدیث، راوی تعداد فرزندان را از امام صادق علیه السلام نقل کرده
است.

او را ظاهر می‌کند.

حضرت یعقوب علیه‌السلام به پسرانش فرمود: به راستی من از سوی خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.^۱
خاندان و خویشاوندانش او را در مورد یادآوری یوسف و انتظار او خطا کار می‌دانستند،^۲ تا آن گاه که بوی یوسف را شنید و فرمود: من بوی یوسف را دریافتم اگر مرا به غلط نسبت ندهید.^۳
گفتند: به خدا تو هنوز در اشتباه دیرین خود هستی.
و چون بشیر آمد (که همان پسرش یهودا بود) و پیراهن یوسف را روی حضرت یعقوب انداخت، دوباره بینا شد و فرمود:
آیا به شما نگفتم که به راستی من از جانب خدا می‌دانم، آنچه را شما نمی‌دانید.^۴

۱۰۱

**سخن شیخ صدوق در مورد امتحان حضرت یعقوب به غیبت
فرزندش حضرت یوسف علیهما‌السلام**

حضرت یعقوب علیه‌السلام می‌دانست یوسف علیه‌السلام زنده است و خداوند، برای این که یعقوب را امتحان کند، فرزندش را به غیبت مبتلا کرده است.

بعضی از دلایل این مطلب چنین است:

۱. چون پسرانش از صحرای کنعان بازگشتند و گریه می‌کردند، به آنان فرمود: فرزندانم! چرا گریه می‌کنید و ناله سر می‌دهید؟ چه شده است که من فرزند عزیزم یوسف را در میان شما نمی‌بینم؟
گفتند: پدر جان، به راستی ما رفتیم تا مسابقه دهیم و یوسف را نزد بارهای خود گذاشتیم. گرگ او را خورد؛ ولی تو حرف ما را

۱. یوسف / ۹۸.

۲. زیرا گمان نمی‌کردند که خداوند تعالی، حضرت یوسف علیه‌السلام را از قعر چاه نجات دهد.

۳. یوسف / آیات ۹۵ - ۹۸.

۴. کمال‌الدین و تمام‌النعمة / صص ۱۴۱ و ۱۴۲.

باور نداری، اگر چه راستگو باشیم.^۱ این پیراهن اوست که برایت آوردیم.

حضرت یعقوب فرمود: آن را به من بدهید. پیراهن را به او دادند. یعقوب علیه‌السلام آن را گرفت و به صورت خود گذاشت و بیهوش شد. چون به هوش آمد، فرمود: فرزندانم مگر گمان شما این نیست که فرزند عزیزم، یوسف را گرگ خورده است؟ گفتند: چرا!

گفت: چرا بوی گوشت او را احساس نمی‌کنم؟ و چرا پیراهن او سالم مانده و دریده نشده است؟

فرض کنیم که پیراهن از طرف پایین از تنش بیرون آمده باشد، چگونه ممکن بود گرگ او را بدرد و بخورد، اما گریبان و سر شانه‌هایش پاره نشود؟ این سخن دروغ است و شما به فرزندم ستم کرده‌اید، و نفس بدکیش شما، کار بد را برای شما خوب جلوه داده است. من صبر جمیل پیشه می‌کنم و خدا بر آنچه شرح دادید، یاری‌کننده است.^۲

آن شب از آنان رویگردان شد، و با ایشان سخن نگفت، و سوگواری بر حضرت یوسف را آغاز کرد. و می‌گفت: عزیزم یوسف که بر همه فرزندانم او را برگزیدم، اما او را از من گرفتند و او را ربودند. عزیزم یوسف که از میان همه فرزندانم به او امیدوار بودم، او را از من ربودند. عزیزم یوسف که دست راستم را بالشش می‌کردم و دست چپم را رو اندازش، اما از من ربوده شد. عزیزم یوسف که در تنهایی با او انس می‌گرفتم، اما از من ربوده شد. عزیزم یوسف! کاش می‌دانستم در کدام کوه تو را انداخته‌اند؟ یا تو را در کدام دریا غرق کرده‌اند؟ عزیزم یوسف! کاش با تو بودم و هر مصیبتی که به تو رسیده بود، به من می‌رسید.

۲. دلیل دیگر بر این که یعقوب علیه‌السلام می‌دانست یوسف

علیه السلام زنده و غایب است، آن که فرمود: امید است که خدا همه را به من رساند^۱ و این که به فرزندانم فرمود: ای فرزندانم، بروید از یوسف و برادرش جست و جو کنید و از رحمت خدا ناامید مباشید؛ زیرا که از رحمت خدا ناامید نباشند، مگر مردم کافر.^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: یعقوب علیه السلام به ملک الموت گفت: به من خبر ده که ارواح مردم را با هم قبض می‌کنی یا جدا جدا؟

گفت: جدا جدا.

فرمود: آیا روح یوسف را در ضمن ارواح گرفته‌ای؟
عرض کرد: نه.

این جا بود که به پسرانش گفت: بروید و در مورد یوسف جست و جو کنید.

شیخ صدوق می‌افزاید: حالت کسانی که در زمان ما، امام غایب علیه السلام را می‌شناسند، همان حالت حضرت یعقوب علیه السلام است که مقامات حضرت یوسف علیه السلام را می‌شناخت و می‌دانست که او زنده و غایب است.

و حالت کسانی که نسبت به حضرت مهدی علیه السلام و غیبت او جاهل و معاندند، حالت بستگان و نزدیکان حضرت یوسف علیه السلام است که جهل آنان نسبت به وضع یوسف علیه السلام و غیبت او، تا آن جا رسید که وقتی حضرت یعقوب، در مورد زنده بودن یوسف علیه السلام سخن می‌گفت، به یعقوب می‌گفتند: به خدا سوگند که تو در همان گمراهی قدیم خود هستی.^۳

اما حضرت یعقوب علیه السلام به قدری نسبت به زنده بودن

۲. همان / ۸۸.

۱. یوسف / ۸۴.

۳. یوسف / ۹۵.

فرزندش ایمان داشت که وقتی بشیر پیراهن یوسف علیه‌السلام را بر چهره پدر افکند، پدر پیر که بینایی خود را از دست داده بود، دوباره باز یافت. و گفت: آیا من به شما نگفته بودم که از جانب خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟^۱

اینها نشان می‌دهد که حضرت یعقوب می‌دانست فرزندش حضرت یوسف علیه‌السلام زنده است و او را از چشم پدر غایب کرده‌اند تا پدر را به این غیبت امتحان کنند.^۲

غیبت موسی علیه‌السلام و دعای امت

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چون زمان مرگ حضرت یوسف علیه‌السلام فرا رسید، شیعیان و خاندان خود را جمع کرد و حمد و ثنای الهی گفت، و سپس آنان را از سختیهای آینده‌شان خبر داد و گفت: در این گرفتاری، مردان را بکشند و شکم زنان آبستن را بدرند، و کودکان را سر ببرند تا آن زمان که خدا حق را در قائم، از فرزندان لاوی بن یعقوب ظاهر کند. او (قیام‌کننده و منجی بنی‌اسرائیل) مردی گندمگون و بلندقامت است. حضرت یوسف علیه‌السلام صفات او را برشمرد و سفارش کرد که به این وصیت من متمسک باشید.

دوره غیبت و سختی بنی‌اسرائیل فرا رسید و مدت چهارصد سال در انتظار قیام قائم به سر بردند، تا آن‌گاه که مژده تولد او را دریافتند و نشانه‌های ظهورش را دیدند و گرفتاری سخت‌تر شد، و با سنگ و چوب به آنان حمله بردند، دانشمندی که با احادیث او آرامش می‌گرفتند هم تحت تعقیب قرار گرفت و پنهان شد. کسی

۱. یوسف / ۹۶.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمه / صص ۱۴۳ و ۱۴۴. در مورد امتحان امت به غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام، مراجعه شود به کتاب امام مهدی علیه‌السلام، امتحان الهی، تألیف محمدحسین صفاخواه، انتشارات کتابچی، ۱۳۷۶.

نزد او فرستادند و به او گفتند: ما در هنگام سختی به گفته‌های تو دلخوش بودیم. و درخواست ادامه سخنان او را کردند. فقیه بنی اسرائیل، آنان را در بیابانی جمع کرد و در مورد قائم و اوصاف او و نزدیک بودن ظهورش برای ایشان سخن گفت.

آن شب، شبی مهتابی بود. در میان این سخنان، موسی علیه‌السلام بر آنان نمایان شد. در این هنگام، حضرت موسی علیه‌السلام که تازه جوانی بود، از خانه فرعون بیرون آمد و به بهانه گردش، از همراهان خود کناره گرفت و سوار بر اسبی بود. نزد آنان آمد؛ در حالی که ردایی از خز به دوش داشت. چون آن دانشمند او را دید، وی (موسی علیه‌السلام) را از صفاتش شناخت. برخاست و خود را به پای او انداخت و بوسه زد و گفت: حمد خدا را که جان مرا نگرفت تا تو را به من نمایاند. پیروانش که چنین دیدند، دانستند که او منجی آنان است. همه به شکرانه خدای عزوجل بر زمین افتادند.

موسی تنها یک سخن گفت و جز این کلمه نگفت که: امیدوارم خدای عزوجل فرج شما را زودتر برساند. سپس غیبت گزید و به شهر مدین رفت و نزد حضرت شعیب علیه‌السلام مدت‌ها ماند.

این غیبت دوم برای آنان سخت‌تر از غیبت اولی بود و پنجاه و چند سال طول کشید و گرفتاری آنان سخت‌تر شد.

آن دانشمند هم (از ترس فرعون) پنهان شد.

دوباره فردی را نزد او فرستادند و گفتند: ما نمی‌توانیم تو را پنهان از جمع خود ببینیم. آن دانشمند به بیابانی رفت و آنان را خواست و با سخنان خود، قلبهای آنان را آرام کرد و اعلام نمود که خدای عزوجل به او وحی فرستاده است که بعد از چهل سال به آنان فرج و گشایش بدهد.

همگی گفتند: الحمد لله.

خدا به آن دانشمند وحی کرد که به آنان بگو که به خاطر گفتن

الحمد لله، آن مدت را به سی سال تخفیف دادم.
گفتند: كلّ نعمةٍ فمنّ الله (یعنی: هر نعمتی از خداست).
خدا به او وحی کرد که به آنان بگو: آن مدت را به بیست سال
تخفیف دادم. گفتند: لا یأتی بالخیر إلاّ الله (یعنی: هیچ کس خیر
نیاورد، جز خدا).

خدا به او وحی کرد که آن مدت را تا ده سال کم کرد.
گفتند: لا یصرف السوء إلاّ الله (یعنی: جلوی بدی را کسی جز
خدا نگیرد).

به او خطاب رسید که به آنان بگو: از جای خود حرکت نکنید؛
زیرا که اکنون اجازه خروج شما را دادم.

در این میان، موسی علیه السلام، سوار ظاهر شد و دانشمند
خواست تا وظایف پیروان آن حضرت را نسبت به او شرح دهد.
موسی علیه السلام آمد تا نزد آنها توقف کرد و بر آنان سلام داد.
دانشمند به او گفت: چه نام داری؟

فرمود: موسی.

گفت: پدرت کیست؟

فرمود: عمران.

گفت: پدر او کیست؟

فرمود: فاهت بن لاوی بن یعقوب.

پرسید: برای چه آمدی؟

فرمود: برای رسالت از طرف خدای عزوجل.

دانشمند برخاست و دست او را بوسید. سپس با آنان نشست و
امیدوارشان کرد، و دستورهایی خود را به ایشان داد و سپس
متفرّقشان کرد.

از این زمان تا غرق فرعون و فرج آنان، چهل سال طول کشید.^۱

۱. کمال الدین و تمام النعمة / صص ۱۴۵ - ۱۴۷.

غیبت پیامبر جوان (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت داوود علیه السلام خواست سلیمان علیه السلام را به عنوان جانشین خود اعلام کند؛ زیرا خدای عزوجل در این مورد به او وحی کرده و دستور داده بود. چون این موضوع را به بنی اسرائیل اعلام کرد، از این مطلب شکایت کردند و گفتند: می‌خواهد نوجوانی را بر ما جانشین کند! حال آن که در میان ما بزرگتر از او وجود دارد.

داوود همه خاندانهای بنی اسرائیل را دعوت کرد و به آنان گفت: سخن اعتراض آمیز شما به من رسید. بروید عصاهای خود را بیاورید. هر کس که عصایش سبز شد و میوه آورد، صاحب آن عصا بعد از من، سرپرست امور است. گفتند: پذیرفتیم.

حضرت داوود امر کرد تا هر کس نام خود را بر عصایش بنویسد و آنان چنین کردند.

سلیمان علیه السلام نیز عصای خود را آورد و نام خود را بر آن نوشت.

سپس همه را در اتاقی گذاشتند و در آن را بستند، و سران بنی اسرائیل را به نگهبانی آن گماشتند. بامدادان، حضرت داوود علیه السلام نماز صبح را با آنان خواند. بعد از نماز پیش آمد، در را باز کرد، و عصاها را بیرون آورد. همه عصاها برگ داده بود و تنها عصای سلیمان از میان آنها به میوه نشسته بود. بدین صورت، این وصیت (جانشینی حضرت سلیمان) را از داوود علیه السلام پذیرفتند.

داوود، سلیمان را در حضور بنی اسرائیل آزمایش کرد و به او گفت: پسر جان، سردترین چیز کدام است؟ گفت: گذشت خدا از مردم و گذشت مردم از یکدیگر.

پرسید: پسر جان! شیرین‌ترین چیز کدام است؟

گفت: دوستی میان خودشان، که رحمت خداست در میان

بندگانش.

حضرت داوود علیه السلام از خوشحالی بسیار خندید و سلیمان علیه السلام را در میان بنی اسرائیل گرداند، و او را به عنوان جانشین خود معرفی کرد.

حضرت سلیمان امر خود را پنهان داشت و همسری اختیار کرد، و از شیعیان خود - تا وقتی که خدا می خواست - پنهان شد. روزی همسرش به او گفت: پدر و مادرم قربانت! بسیار نیکو خصال و خوشبویی، و هیچ بدی در تو نمی دانم؛ جز آن که هزینه زندگی تو از مال پدر من است. اگر خود به بازار بروی و در صدد تحصیل روزی از خدا برآیی، امیدوارم که تو را ناامید نسازد.

سلیمان به او گفت: من هرگز کاری نکرده‌ام و صنعتی نمی دانم.^۱

آن روز را به بازار رفت و گشتی زد و بازگشت؛ ولی بهره‌ای نبرد. به نزد همسر آمد و گفت: چیزی به دست نیاوردم. همسرش گفت: اشکال ندارد. اگر امروز نبود، فردا هست.

فردا دوباره به بازار رفت و همه روز را به دنبال کار گشت، و با دست خالی بازگشت و به همسر خود خبر داد. وی گفت: فردا خواهد بود، ان شاء الله.

چون روز سوم شد، حضرت سلیمان علیه السلام به راه افتاد تا به ساحل دریا رسید. در آن جا صیّادی دید. به او گفت: حاضری به تو کمک کنم و (در برابر آن) چیزی به من بدهی؟
گفت: آری.

حضرت سلیمان علیه السلام او را کمک کرد و چون از کار فارغ

۱. ظاهراً همچنان که حضرت سلیمان علیه السلام، هویت و مقامات خود را از همسرش پنهان داشته بود، در این جا نیز کوشید تا نشانه‌های خود را از او مخفی نگه دارد.

شدند، صیاد، دو ماهی به عنوان اجرت به او داد. آن حضرت آنها را گرفت و خدا را شکر کرد و شکم یکی را شکافت. ناگاه انگشتری در شکم آن یافت. آن را گرفت و در جامه خود بست و دوباره خدا را شکر کرد. دو ماهی را شست و به خانه آورد. همسرش از این موضوع شاد شد.

گفت: می خواهم پدر و مادرم را دعوت کنم تا بدانند که تو نیز کسبی کرده‌ای. آنان را دعوت کرد و با او از آن ماهی خوردند. چون فارغ شدند، گفت: شما مرا می شناسید؟ از وصایت من آگاهی دارید؟ گفتند: نه به خدا، ما همین قدر می دانیم که از تو جز نیکی ندیدیم.

حضرت سلیمان علیه السلام انگشتر خود را درآورد و به دست کرد.

پرنده و باد در برابر او به خاک افتادند و فرشتگان او را فرا گرفتند. آن گاه آن دختر را با پدر و مادرش به بلاد اصطخر^۱ منتقل کرد. پیروان و شیعیانش دور او جمع و از ظهور او خوشحال شدند و خدا به وجود او، سرگردانی و غیبت آنان را برطرف کرد.^۲

غیبت پیامبر جوان (۲)

چون زمان رحلت حضرت سلیمان علیه السلام فرا رسید، به دستور خدای متعال به آصف بن برخیا وصیت کرد؛ در حالی که او در میان آنان بود و شیعیان و پیروانش نزد او رفت و آمد می کردند و علوم دین خود را از او فرا می گرفتند.

پس از گذشت زمانی، خدای تبارک و تعالی، آصف را مدت مدیدی از میان مردم غایب کرد و سپس در میان آنان ظاهر شد و

۱. اصطخر، منطقه شیراز و حومه آن است.

۲. کمال الدین و تمام النعمة / صص ۱۵۶ - ۱۵۹.

میان قوم خود بود؛ تا زمانی که خدا خواست و بار دیگر با آنان وداع کرد.

مردم گفتند: کجا با یکدیگر ملاقات می‌کنیم؟
گفت: روی صراط.

آن‌گاه آصف، تا مدتی که اراده خداوند بر این تعلق گرفت، از آنان غایب شد. گرفتاری بنی‌اسرائیل به واسطه غیبت او شدت گرفت.

بخت‌النصر بر آنان تسلط یافت، چنان که هر کس را می‌گرفت، می‌کشت و هر کس را که می‌گریخت، تعقیب کرده، فرزندان آنان را به اسارت می‌گرفت.

بخت‌النصر از اسیران خاندان یهودا چهارتن را برگزید که دانیال در میان آنان بود. از فرزندان هارون، عزیر را برگزید.

در آن زمان، آنان کودکان کوچک بودند و زیر دست او بزرگ شدند؛ در حالی که بنی‌اسرائیل در شکنجه‌ای طاقت فرسا به سر می‌بردند. دانیال علیه‌السلام که حجّت وقت بود، نود سال در دست بخت‌النصر اسیر بود.

بخت‌النصر از فضایل و مقامات او آگاه شد و شنید که بنی‌اسرائیل انتظار خروج او را دارند و امید فرج را در ظهور او می‌جویند. از این رو، دستور داد او را در چاه بزرگ و وسیعی انداختند و شیری را با او همراه کردند تا او را بخورد و از بین ببرد؛ ولی شیر نزدیک او نرفت.

از طرفی بخت‌النصر دستور داده بود به او غذا هم ندهند؛ ولی خدای تبارک و تعالی به دست یکی از پیغمبران خود، خوردنی و نوشیدنی به او می‌رساند.

دانیال علیه‌السلام روزها روزه بود و شبها با خوراکی که برای او ریخته می‌شد، افطار می‌کرد. در همین زمان، گرفتاری شیعیان و قومش و کسانی که انتظار ظهورش را داشتند، شدت می‌گرفت.

بیشتر آنان بر اثر غیبت طولانی او، در دین خود شک کردند. چون گرفتاری دانیال علیه السلام و قومش به نهایت رسید، بخت النصر در خواب دید که گروه‌هایی از فرشتگان آسمان به چاهی که دانیال در آن بود، فرود می‌آمدند، بر او سلام می‌کردند و به او مژده فرج می‌دادند. چون صبح شد، بخت النصر از رفتاری که با دانیال داشت، پشیمان شد و دستور داد او را از چاه بیرون آورند. هنگامی که دانیال علیه السلام را از چاه بیرون آوردند و بخت النصر از شکنجه‌ای که به او داده بود، عذر خواست و او را ناظر کارهای کشور و قاضی مردم ساخت، هر کس از بنی اسرائیل که پنهان بود، از مخفیگاه خود خارج شده و در میان مردم آشکار شدند. دور دانیال علیه السلام را گرفتند و یقین به فرج کردند.

۱۱۱

فصل چهارم: غیبت، انتظار، ظهور

اندکی بر این وضع گذشت و دانیال وفات کرد. پس از او، کار به عزیر واگذار شد. بنی اسرائیل نزد او گرد آمده و با او مأنوس بودند و معالم دین خود را از او فرا می‌گرفتند. خدا شخص او را صدسال غایب کرد و حجتهای بعد از او هم غایب شدند.^۱

گرفتاری بنی اسرائیل شدت گرفت، تا این که یحیی بن زکریا علیه السلام متولد شد و رشد یافت. آن‌گاه در سن هفت سالگی ظاهر شد و در میان مردم ایستاد و خطبه خواند؛ حمد و ثنای خدا گفت و روزهای خدا (ایام الله) را به آنان یادآوری کرد.

حضرت یحیی علیه السلام به آنان خبر داد که رنج و عذاب نیکان به سبب گناه بدکاران بنی اسرائیل است و سرانجام نیکو برای پرهیزگاران است، و به آنان وعده داد که با قیام مسیح علیه السلام، فرج الهی فرا می‌رسد. بیست و چند سال از این سخن گذشت. چون مسیح علیه السلام به دنیا آمد، خدای عزوجل ولادتش را پنهان داشت و شخص او را غایب کرد؛ زیرا زمانی که مریم علیها السلام او را حامله شد، به محل دوری رفت. پس زکریا

۱. یعنی در میان مردم بودند؛ ولی مردم آنان را نمی‌شناختند.

و خاله حضرت مریم به دنبال او گشتند. وقتی به او رسیدند که وضع حمل کرده بود و می‌گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و نامم فراموش شده بود.^۱

خدای تعالی زبان حضرت عیسی را گشود که عذر او را بخواهد و حجّتش را اظهار کند. چون عیسی علیه‌السلام ظاهر شد، گرفتاری و تعقیب بنی‌اسرائیل سخت شد و سرکشان و طاغوتها بر آنان فشار آوردند، تا آن جا که کار مسیح به آن جا کشید که خدای عزّوجلّ در قرآن از آن خبر داده است.

شمعون بن حمون^۲ و پیروانش پنهان شدند و این گریز پنهانی آنان را به یکی از جزیره‌ها در دریا کشاند. آنان در آن جزیره اقامت کردند. خدا چشمه‌های خوشگوار برای آنان برآورد و از هر گونه میوه برایشان آفرید؛ گاو و گوسفندی نصیبشان فرمود و نوعی ماهی به نام «قمده» به سوی ایشان فرستاد. این ماهی از دریا بیرون افتاد. خدا به زنبور عسل دستور داد که بر آن بنشیند و به این وسیله، زنبورهای عسل به آن جزیره آمدند و بر درختان نشستند، و برای خود کندو ساختند و عسل فراوان به وجود آوردند، و در این جزیره پیوسته از اوضاع و احوال حضرت عیسی علیه‌السلام اطلاع داشتند.^۳

مناظره شیخ صدوق درباره غیبت

شیخ صدوق گوید: شخصی در مدینه‌السلام (بغداد) با من پیرامون غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام چنین گفت: «غیبت امام زمان طول کشیده، حیرت مردم شدت گرفته، بسیاری از مردم به واسطه طول مدت زمان غیبت، از اعتقاد به امامت حضرتش

۱. مریم / ۲۳. قَالَتْ: يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا.

۲. جانشین حضرت عیسی علیه‌السلام که از حواریون خاص حضرتش بود.

۳. کمال‌الدین و تمام‌النعمه / صص ۱۵۶-۱۵۹.

برگشته‌اند؛^۱ نظر شما چیست؟

گفتم: روش مردم گذشته در این زمان نیز جاری است چنان که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایات بسیاری به ما رسیده است که این امت، پای خود را جای پای امتهای پیشین می‌گذارند. حضرت موسی علیه السلام برای مناجات کردن با خدا، سی شب به وعده‌گاه پروردگار خود بیرون رفت. خدای عزوجل ده شب بدان افزود و وعدهٔ چهل شب تمام شد.^۲ به همین دلیل که مناجات حضرت موسی ده روز بیشتر شد، بنی اسرائیل همین مدت کم را بسیار شمردند و دل‌هایشان را زنگار قساوت گرفت. از فرمان پروردگار خود سرباز زدند و از فرمان حضرت موسی و جانشین وی، حضرت هارون علیهما السلام، سرپیچی کردند. از یاری هارون دست کشیدند و نزدیک بود او را به قتل برسانند.^۳ در مقابل، مجسمهٔ گوساله‌ای را پرستیدند که بانگی از وی بیرون می‌آمد و دست از پرستش خدای عزوجل کشیدند. سامری این گوساله را به آنان نشان داد و گفت: این خدای شما و خدای موساست.^۴

هارون آنان را نصیحت کرده و از گوساله پرستیدن نهی کرد و گفت: ای گروه مردم! شما به این گوساله آزمایش و فریفته شدید. به راستی پروردگار شما خدای رحمان است. پس پیرو من باشید و فرمان مرا که فرمان خداست، اطاعت کنید.

۱. این سخن، زمانی گفته شده که زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام هنوز به صدسال نرسیده بوده است؛ در حالی که امروز حدود هزار سال از غیبت حضرتش می‌گذرد. اما امروز هم شبههٔ معاندان همان است و پاسخ ما همین...
۲. اشاره به آیه شریفه قرآن: وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَنَّمْنَاهَا بِعَشْرِ، فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً (اعراف / ۱۴۲) است.
۳. اشاره به آیه شریفه: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي (سورهٔ اعراف / آیه ۱۵۰) است.
۴. اشاره به آیه شریفه: فَقَالَ هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى است (کهف / ۸۸).

گفتند: ما همچنان به پرستش گوساله می مانیم تا موسی نزد ما باز گردد.^۱

چون موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قومش بازگشت، گفت: بعد از من بسیار بد رفتار کردید. آیا برای (رسیدن) فرمان خدای خود شتاب داشتید؟^۲

داستان حضرت موسی علیه السلام مشهور است و عجب نیست که نادانان این امت، مدت غیبت صاحب الزمان علیه السلام را طولانی شمارند و از صراط مستقیم برگردند؛ بدون این که بصیرت الهی داشته باشند. آنگاه از گفته خدای تعالی عبرت بگیرند که خطاب به مردم می فرماید: آیا وقت آن نرسیده کسانی که ایمان آورده اند تا دل‌هایشان به یاد خدا و حقایقی که فرو فرستاده، خاشع شود و مانند کسانی پیش از ایشان که کتاب به آنها داده شد، نباشند^۳ و مدت را طولانی شمردند و دل‌هایشان را قساوت گرفت، و بسیاری از آنان فاسق شدند.^۴

آن شخص گفت: خدای عزوجل در قرآن مجید، چه آیه‌ای در مورد حضرت امام زمان علیه السلام نازل کرده است؟
گفتم: گفتار خدای عزوجل در سوره بقره:

الم، ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین. الذین یؤمنون بالغیب.^۵ این کتاب که شکی در آن نیست، هدایت برای پرهیزکاران است؛ کسانی که به غیب ایمان دارند.

۱. اشاره به آیات شریفه ۹۳ و ۹۴ از سوره طه است.

۲. اشاره به آیه شریفه ۱۴۹ از سوره اعراف است.

۳. مانند امتهای پیامبران پیشین علیهم السلام که به محض غیبت پیامبرشان از میان آنها، دست از عقیده خود برداشتند، چنان که در صفحه‌های دیگر این کتاب می‌خوانید.

۴. حدید / ۱۶۱. در روایات ائمه اطهار علیهم السلام، این آیه و آیه پس از آن، به حضرت مهدی علیه السلام و غیبت و ظهور حضرتش تأویل شده است.

۵. بقره / ۱ تا ۳.

مقصود از ایمان به غیب، ایمان به حضرت قائم علیه السلام و غیبت اوست چنان که داوود بن کثیر رقی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود: مؤمن متقی کسی است که اقرار به حقانیت (وقوع حتمی) قیام قائم علیه السلام بنماید.^۱

مناظره شیخ صدوق در مجلس رکن الدوله دیلمی^۲

شیخ صدوق گوید: فردی در مجلس رکن الدوله با من سخن گفت. سخن را از این جا آغاز کرد که: بر امام شما واجب است که قیام کند؛ زیرا نزدیک است رومیان بر مسلمانان غلبه کنند. به او گفتم: تعداد کفار در روزگار پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بیشتر بود. با این حال، آن حضرت چهل سال نبوت خود را به امر خدای متعال در پرده نگه داشت و پس از آن فقط برای کسانی که اطمینان داشت، اظهار نبوت کرد. علاوه بر این، مدت سه سال نبوت را از کسانی که به آنها اعتماد نداشت، کتمان می کرد. پس کار به این جا کشید که قریش عهد کردند او و جمیع بنی هاشم و حمایت کنندگانش را به خاطر او ترک کنند. پیامبر و یارانش در شعب ابی طالب ساکن شدند و سه سال در آن جا ماندند. اگر کسی بگوید: چرا در این سالها محمد صلی الله علیه و آله خروج نکرد و مانع غلبه مشرکان بر مسلمانان نشد، چه جوابی داریم؟

تنها پاسخ این است که: محمد صلی الله علیه و آله، به دستور خدای تعالی در شعب ماند و به اذن خدا غایب شد، و زمانی که مأمور به خروج و ظهور شد، قیام نمود و پیروز شد.

۱. کمال الدین و تمام النعمه / صص ۱۶ و ۱۷. البته آیات تأویل شده به حضرت مهدی علیه السلام بیش از این است که مرحوم صدوق در این مناظره بیان فرموده اند. رجوع کنید به معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۵.

۲. همان، ج ۱ / صص ۸۷ و ۸۸.

زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله این مدّت در شعب ماند. پس از سه سال خدای عزّوجلّ به او وحی فرستاد که: موریانه‌ای فرستاده تا عهدنامه قریش را در مورد قطع روابط با پیغمبر و یارانش که چهل مَهر و امضا داشته و نزد زمعه بن اسود سپرده بود، بخورد (و از بین ببرد). موریانه آن پیمان نامه را خورد و فقط نام خدا را که در آن بود، باقی گذاشت.

ابوطالب برخاست و وارد مکه شد. چون قریش او را دیدند، پنداشتند برای تسلیم پیغمبر صلی الله علیه و آله به نزد آنها آمده تا او را بکشند یا به گمان خود او را از ادعای نبوت منصرف کنند. لذا ابوطالب را بسیار احترام کردند.

چون ابوطالب در جمع آنها نشست، فرمود: ای گروه قریش، من هرگز از برادرزاده‌ام محمد [صلی الله علیه و آله] دروغ نشنیده‌ام. او به من خبر داده که پروردگارش به او وحی فرستاده است. خداوند، موریانه‌ای را به سوی عهدنامه شما فرستاده و مواد مربوط به قطع روابط با پیغمبر را خورده است و فقط نامهای خدای عزّوجلّ را باقی گذاشته است. چون صحیفه را آوردند و گشودند، دیدند به همان گونه است که ابوطالب فرموده است.

بعضی ایمان آوردند. بعضی بر کفر خود باقی ماندند. پیغمبر و بنی هاشم نیز به مکه بازگشتند.

امام معصوم علیه السلام نیز چنین است. هرگاه خدا به او اجازه دهد، ظاهر شود.

جواب دیگر آن که قدرت خدا بر دفع کفار، بیشتر از امام معصوم علیه السلام است.

اگر کسی بگوید: چرا خدا دشمنان خود را مهلت داده و آنان را نابود نمی‌کند؛ با این که به او کافر و مشرک‌کنند؟

جواب این است که خدای تعالی خوف از آن ندارد که عقوبت و کیفر دادن ایشان را به تأخیر اندازد. ظاهر ساختن امامی که او را

غایب کرده نیز چنین است. هر وقت خدا خواست و به او اجازه داد ظهور می‌کند.

آن شخص در ادامه گفت: من به امامی که نبینم، ایمان ندارم، تا زمانی که او را ببینم و (فعلاً) حجّت او بر من تمام نیست.

گفتم: در این صورت، باید بگویی حجّت خدای تعالی هم بر تو تمام نیست؛ چون خدا را ندیده‌ای و حجّت رسول خدا هم بر تو تمام نیست؛ چون او را ندیده‌ای.

آن شخص روی به امیر سعید رکن‌الدوله کرد و گفت: ای امیر، بشنو این شیخ چه به زبان می‌آورد؛ می‌گوید: امام غایب است و دیده نمی‌شود؛ چون خدای عزوجل هم دیده نمی‌شود.

امیر رحمه‌الله به او گفت: تو سخن او را بد تعبیر کردی و به او افترا بستنی. این دلیل درماندگی و عجز توست.^۱

شکست ناپذیر

محمد بن مسلم ثقفی طحّان گوید: خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام رسیدم، در حالی که قصد داشتم از ایشان درباره‌ی قائم

۱. منظور شیخ صدوق از این جمله، آن است که اگر کسی وجود مقدس حضرت مهدی علیه‌السلام را به دلیل ندیدن انکار کند، باید وجود خدای تعالی و رسولش صلی‌الله علیه و آله را نیز به همین دلیل انکار کند؛ یعنی از دایره‌ی توحید و نبوت خارج شود. در حالی که هیچ یک از پیروان ادیان الهی حاضر نیست چنین عقیده‌ای داشته باشد که خدای نادیده را انکار کند. از سوی دیگر، کسانی که با وجود ندیدن خدا و رسول - به توحید و نبوت معتقد می‌شوند، از ثمرات، فواید و برکات این ایمان بهره‌مند می‌شوند. این فواید و برکات بر پیروان توحید مخفی نیست.

همین گونه برکات عقیده داشتن به امام غایب، برای فرد معتقد روشن می‌شود؛ گرچه آن فرد تا آخر عمر خود به خدمت حضرتش نرسد. به عبارت دیگر، محور ایمان، مقامات و فضایل امام زمان علیه‌السلام است و این مقامات، همواره ثابت است؛ چه امام غایب باشد، چه ظاهر. با این توضیح، هم سفسطه و مجادله این فرد ملحد و هم جواب رکن‌الدوله روشن می‌شود که به او گفته است: این، دلیل درماندگی و عجز توست.

آل محمد علیه السلام پرسم.

امام باقر علیه السلام بدون سؤال به من فرمود: ای محمد بن مسلم، به راستی در قائم از خاندان محمد (ص)، شباهتهایی از پنج پیغمبر است: یونس بن متی، یوسف بن یعقوب، موسی، عیسی و محمد صلوات الله علیهم.

اما شباهت حضرتش به یونس بن متی، این است که پس از غیبت خود باز می‌گردد؛ در حالی که عمری دراز، اما چهره‌ای جوان دارد.

شباهت او به یوسف بن یعقوب، این است که از خاص و عام غیبت دارد و از برادرانش پنهان است، و امر او بر پدرش یعقوب مشکل شده، با آن که میان او با پدرش، خاندانش و شیعیانش مسافتی کم است.

شباهت حضرتش به موسی علیه السلام، پیوستگی ناامنی (خوف)، طول غیبت، پنهانی ولادت و رنج و تعب پیروان اوست که بعد از غیبت وی، بر اثر آزار و خواری که از دشمنان بینند، بدان گرفتار شوند؛ تا آن‌گاه که خدای عزوجل، اجازه ظهور دهد و او را یاری کند و بر دشمنش تأیید فرماید.

شباهت حضرتش به حضرت عیسی، اختلافی است که درباره او رخ دهد؛ تا آن‌جا که گروهی گویند: اصلاً زاده نشده، و دسته‌ای گویند: مرده است، و دیگری نیز گویند: او را کشته و بر دار کشیده‌اند.

شباهت حضرت مهدی علیه السلام به جدش مصطفی صلی الله علیه و آله، این است که شمشیر بکشد و دشمنان خدا و رسول خدا، و ستمگران و سرکشان را بکشد و با شمشیری که در دست دارد و ترسی که از او در دل دشمنان افتد، یاری شود. و هیچ پرچمی از او عقب ننشیند (شکست‌ناپذیر است).^۱

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة / ص ۳۲۷.

فہرست منابع و کتابشناسی

۱. قرآن کریم.
۲. اجساد جاویدان، علی اکبر مهدی پور، قم: انتشارات حاذق.
۳. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی (۱۱۱۱ق)، تهران: دارالکتب الاسلامیة (آخوندی)، ۱۴۰۳ق، ۱۱۰ جلد.
۴. تلخیص مقباس الهدایة، علامہ مامقانی، تهران: نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۶۹ش، ۲۸۰ص.
۵. الذریعة الی تصانیف الشیعة، حاج آقا بزرگ تهرانی، بیروت: دارالأضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق، ۲۶ جلد.
۶. قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، تهران: انتشارات علمیہ اسلامیہ، ۴۶۸ص.
۷. روضات الجنات، میرزا محمد باقر موسوی خوانساری (۱۳۱۳ق) بیروت: الدارالاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ق، ۷ جلد.
۸. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۹ق)، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ سوم، ۱۳۶۳ش، ۸ جلد.
۹. کتاب الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی (قرن ۴ق)، تهران: مکتبة الصدوق، ۳۳۵ص.
۱۰. کشف الاستار، میرزا حسین نوری طبرسی (۱۲۵۴ق)، قم: مطبعة الخیام، چاپ دوم، ۱۴۰۰ق، ۲۹۲ص.
۱۱. مرآة العقول، محمد باقر مجلسی (۱۱۱۱ق)، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش، ۲۶ جلد.



**انتشارات مدرسه برهان
منتشر کرده است:**

- ◆ هدیه‌های خداوندی / مجید ملامحمدی
- ◆ بوی گل یاس / ناصر نادری
- ◆ سایه شکسته یوسف / سیدمحمد سادات اخوی
- ◆ آخرین پیام / مریم جمشیدی
- ◆ سری حکایت حضور (۴ جلد) / محمدتقی اختیاری
- ◆ کشتی پهلوگرفته / سیدمهدی شجاعی
- ◆ عشق هشتم / مترجم : حسین سیدی
- ◆ ستون خیمه / ابوالفضل بهرامپور
- ◆ آفتاب سرخ غمگین / مترجم : حسین سیدی
- ◆ گذری بر قرآن / جعفر شیخ الاسلامی